

آقای طباطبایی، انقلاب و نظام - ۵

تحقیق درباره مناسبات خمینی - طباطبایی



محسن کدیور

۳ اسفند ۱۴۰۰

خلاصه جلسه گذشته (۱):

عبارت حکیمانه آقای طباطبایی «اولین شهید این انقلاب اسلام بود» را از سه طریق مستقل از محمداسماعیل صائنی زنجانی به نقل از استادش آقای طباطبایی روایت می‌کنم. در میان شاگردان آقای طباطبایی شبیه‌ترین فرد در علم و عمل به استاد، صائنی زنجانی بوده است.

او در مشی سیاسی و اجتماعی هم دقیقاً مثل آقای طباطبایی بود و به انقلاب و نظام نظر مساعدی نداشت. با اینکه مقام علمی و تقوایی او زبان‌زد همگان بود، و آقای خامنه‌ای او را از نزدیک می‌شناخت، وقتی در سال ۱۳۷۷ از دنیا رفت، رهبر جمهوری اسلامی برایش پیام تسلیت نداد.

در کتاب «اقلیم خاطرات دکتر فاطمه طباطبایی عروس امام خمینی» آمده است که مجلس جشن ازدواج وی با سیداحمد خمینی در «خانه روبروی مدرسه حجتیه» برگزار شده است، خانه‌ای که به تصریح سیداحمد خمینی خمس (سهم امام) بوده است. (۲)

از نامه ۵ آذر ۱۳۴۹ آقای خمینی برمی‌آید که ایشان نامه شماتت آمیزی برای پسر خود سیداحمد فرستاده است. این نامه شماتت آمیز در صحیفه امام به چشم نمی‌خورد. (۳)

این در تاریخ می‌ماند که آقای خمینی مستاجری مانند آقای طباطبایی را به دلیل ظاهری ناتوانی در پرداخت اجاره و دلیل دیگری که تا کنون وجه صحتی برایش پیدا نشده در فصل زمستان از این خانه بیرون انداخت و چند

سال بعد آقازاده ایشان «ظاهرا بدون اطلاع پدرش» در آن جشن عروسی برگزار کرده است. بحث وجوهات شرعی با کسی شوخی ندارد، هر که می خواهد باشد. اینها ملاک عینی عدالت است.

در درگذشت پدر محمدتقی فلسفی واعظ آقای خمینی نوشته است: «از مصیبت وارده به جنابعالی بلکه به مسلمین متأثر شدم.» سیدمحمدحسن الهی برادر آقای طباطبایی اهل علم و معنی در سال ۱۳۴۷ از دنیا رفت. آقای خمینی تسلیت نداد.

آقای طباطبایی درگذشت سیدمصطفی را به آقای خمینی تسلیت نگفت. سیدعبدالباقی از پدرش علت را می پرسد. آقای طباطبایی پاسخ می گوید: «وقتی مادرت از دنیا رفت آقای خمینی تسلیت نگفت. علت بدبینی ایشان نسبت به من از این جهت بود که با آمدنم از تبریز به قم و تدریس فلسفه، درس فلسفه ایشان تعطیل شد.»

در تلگراف ۱۷ مهر ۱۳۴۱ آقای خمینی به «حضور مبارک اعلیحضرت همایونی» دادن حق انتخاب شدن و انتخاب کردن به ایرانیان غیرمسلمان و حق رای به زنان را موجب نگرانی علمای اسلام و قاطبه مسلمین دانسته است.

در تلگراف ۱۵ آبان ۱۳۴۱ به «حضور مبارک اعلیحضرت همایونی» آقای خمینی - بعدا رهبر انقلاب - نوشته است: «از خداوند تعالی استقلال ممالک اسلامی و حفظ آنها را از آشوب و انقلاب مسالت می نمایم.»

بعد از گفتار چهارم علاوه بر اطلاعات ارزشمندی که دوستداران معارف اسلامی، حقیقت و نیز آقای طباطبایی از طرق مختلف ارسال کردند، ضداطلاعاتی نیز در اختیار گذاشته شد که ظاهراً با هدف منحرف کردن تحقیق از مسیر اصلی و به بیراهه کشاندن آن صورت گرفته بود. این جریان بیمار دل فکر نمی کرد کلیه اطلاعات دریافتی با موازین علمی (اعم از روش سنتی علوم اسلامی و روش مدرن تاریخ‌نگاری) مورد بررسی دقیق قرار می گیرد و در صورتی پذیرفته می شود که از کلیه فیلترهای مذکور گذشته باشد. از میان اطلاعات دریافتی تعداد اندکی واجد شرایط تشخیص داده می شوند. برای هر یک از اسنادی که در گفتار امروز ارائه شده است ساعتها وقت صرف شده است تا مبادا ادعایی غیرمؤثق عرضه شده باشد. از همه اساتید، محققان و فضایی که یا با ارسال مدارک و اطلاعات یا با تشویق‌ها و حمایت‌ها یا با انتقادات خود به غنای این تحقیق کمک کرده اند صمیمانه سپاسگزارم. پیشاپیش از اهل نظری که مرا از انتقادات و پیشنهادات خود سرفراز خواهند کرد تشکر می کنم. این گفتار شامل سه بخش به شرح ذیل است: روایات تازه ای از «اسلام، اولین شهید انقلاب»؛ نکاتی درباره ملاقات آقای خمینی با آقای قاضی در نجف؛ نکات دیگری از مناسبات خمینی-طباطبایی.

بخش اول. روایات تازه ای از اسلام، اولین شهید انقلاب

آقای طباطبایی عبارت حکیمانه «نخستین شهید این انقلاب اسلام بود» را از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۰ در مناسبت‌های مختلف ابراز داشته است که تا کنون چهار سند مستقل آن به شرح ذیل معرفی شده است:

اول. اواسط سال ۱۳۶۰ سیداحمد ذوالمجد طباطبائی (میزبان جلسات مباحثه هانری کربن و آقای طباطبائی) و همراهان شهادت علی قدوسی (تاریخ ترور ۱۴ شهریور ۱۳۶۰) داماد آقای طباطبایی را در بیلاق اجاره ای دماوند به ایشان تسلیت گفتند. آقای طباطبایی در پاسخ گفت: «در این انقلاب یک شهید واقعی بود، که مظلومانه هم شهید شد، و آن اسلام بود.» ذوالمجد واقعه را برای دوستانش علی و کیل و سیدمصطفی محقق داماد نقل کرد و من از ایشان شنیدم. (۴) عکس ذوالمجد را در کنار آقای طباطبایی، و عکس دو راوی از ذوالمجد را در کنار هم اینجا مشاهده می کنید. (۵)



دوم. در آذر ۱۳۵۷ دکتر سیدحسین نصر از آقای طباطبایی در تهران مستقیماً شنیده است: «بزرگترین قربانی این نهضت، اسلام خواهد بود». نصر عبارت «نخستین شهید این انقلاب اسلام بود» را با قید ماضی (بعد از انقلاب) نشنیده، چون آن زمان ایران نبوده است، بلکه قبل از پیروزی انقلاب مستقیماً با گوش خود از آقای طباطبایی شنیده است: «نخستین شهید این انقلاب اسلام خواهد بود». ویدئوی گفتگوی مورخ ۸ دی ۱۴۰۰ با دکتر نصر را منتشر کردم. (۶)

سوم. خانم نجمه حائری یزدی (عروس آقای طباطبایی) شهادت داد که فرزندانش عبارت «اولین شهید این انقلاب اسلام بود» را از پدرشان سیدعبدالباقی طباطبایی به نقل از پدربزرگشان در قم شنیده اند و او فرزندانش را توثیق کرد. متن کتبی گفتگوی مورخ ۱۲ دی ۱۴۰۰ با خانم حائری یزدی نیز منتشر کرده ام. (۷)

چهارم. محمداسماعیل صائنی زنجانی (۱۳۷۷-۱۳۱۱) نه تنها عبارت «اولین شهید این انقلاب اسلام بود» را مستقیماً از استادش آقای طباطبایی شنیده و چندین نوبت برای خواص اصحابش نقل کرده است، بلکه خود هم به آن معتقد بوده و عباراتی تندتر از آن را به عنوان نظر خود ابراز داشته است. آراء وی را جلسه گذشته نقل کردم.

در این بخش اولاً سندی تازه درباره عبارت تاریخی «اولین شهید این انقلاب اسلام بود» عرضه و مورد بحث و بررسی قرار می گیرد. ثانیاً روایت جدیدی از سند سوم یعنی سیدعبدالباقی نقل و نقد می شود، ثالثاً نکاتی تکمیلی در مورد شاگردان آقای طباطبایی ارائه می شود.

بحث اول. روایت شجاعی زنجان



مرحوم محمد شجاعی زنجانی (۱۳۹۴-۱۳۲۰) استاد اخلاق و یکی از شاگردان آقای طباطبایی نیز این عبارت را از استادش شنیده و برای برخی شاگردانش نقل کرده است. این بحث شامل شش قسمت به شرح ذیل است: اطلاعات مختصری درباره شجاعی زنجانی، قرائت استعفای شجاعی از مجلس، تصویب استرداد استعفا، شجاعی در خاطرات هاشمی رفسنجانی، پذیرش استعفا، و روایت نظری و عملی شجاعی از عبارت استادش.

الف. اطلاعات مختصری درباره شجاعی زنجانی: وی بعد از تحصیلات مقدماتی در حوزه علمیه زنجان در

سال ۱۳۳۵ به حوزه علمیه قم رفت و از محضر آقایان سیدمحمدحسین طباطبایی، سید روح الله موسوی خمینی و سیدمحمد محقق داماد استفاده کرد. در سال ۱۳۴۶ به دنبال درگذشت پدرش به زنجان بازگشت و مشغول به انجام وظایف دینی و برگزاری جلسات اخلاق شد. شجاعی زنجانی از فضایی مبارز با نظام پهلوی محسوب می شود، به همین دلیل به زندان افتاد. پس از پیروزی انقلاب به نمایندگی مردم زنجان در دوره اول مجلس شورای

اسلامی انتخاب شد، اما حضورش در مجلس به یک سال نکشید و استعفا کرد و کلاً فعالیت سیاسی را کنار گذاشت و به زنجان هم بازنگشت، بلکه در تهران متمرکز در تدریس مباحث اخلاق و نگارش در همین زمینه شد.

از جمله آثار منتشرشده به قلم اوست: مقالات (مبانی نظری تزکیه)، مقالات (مبانی عملی تزکیه، دو جلد)، معاد یا بازگشت به سوی خدا (دو جلد)، پنج رساله، اسماء حسنی، رساله محبت، کیمیای وصال، و انسان و خلافت الهی. شجاعی زنجان‌ی اجازه تجدید چاپ کتاب اخیر را نداد. (۸) نه جلد کتاب هم بر اساس درس‌گفتارهای او تدوین و منتشرشده است: بقیه الله، چراغ هدایت، ملائکه، خواب و نشانه‌های آن، تجسم عمل و شفاعت، مواقف حشر، قیام قیامت، عروج روح، و بازگشت به هستی. درسهای او مدتها از رادیو معارف و رادیو قرآن پخش می‌شد. پس از درگذشت پیکر او در حرم حضرت معصومه دفن شد و آقای خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی درگذشت او را تسلیت گفت:

«درگذشت استاد اخلاق و سالک الی الله مرحوم حجة الاسلام و المسلمین آقای حاج شیخ محمد شجاعی رضوان الله علیه را به خانواده مکرّم و ارادتمندان و شاگردان و مستفیدان از بیانات ایشان تسلیت عرض می‌کنم. این عالم عارف و اخلاقی با افادات معنوی و اثرگذار خود که برخی از آن از رسانه ملی پخش می‌شد و با نفس گرم و شیرین خود که از دلی با معرفت برمی‌خاست، جوانان و جویندگان بسیاری را به جاده معارف حقیقی رهنمون بود و دارای حق بزرگی بر جامعه جوان کشور است. از خداوند متعال بهترین پاداش صالحان را برای این عالم ربانی مسألت می‌کنم.» (۱۲ دی ۱۳۹۴) (۹)

در چهار قسمت بعدی این بحث مطالبی درباره استعفای وی از مجلس به نقل از روزنامه رسمی و خاطرات هاشمی رفسنجانی ارائه می‌شود.

ب. قرائت استعفای شجاعی از مجلس: نمایندگان زنجان در آن دوره عبارت بودند از محمد شجاعی زنجان‌ی و محمد رجائیان. در انتخابات ریاست جمهوری هر دو از سیدابوالحسن بنی صدر حمایت کرده بودند. دوره اول مجلس شورای اسلامی ۷ خرداد ۱۳۵۹ آغاز شده بود. شجاعی ۴ مرداد ۱۳۵۹ یعنی کمتر از دو ماه بعد از شروع

به کار مجلس استعفای پرسروصدایی کرده است. متن استعفانامه وی که بعد از انتشار در جراید در مجلس قرائت گردیده است به این شرح است:

«بسمه تعالی. ریاست محترم مجلس شورای اسلامی. سلام علیکم. پیرو استعفانامه ای که در تاریخ چهارم مرداد یکهزار و سیصد و پنجاه و نه بعد از ختم جلسه علنی در جایگاه هیات رئیسه خودم به جنابعالی تقدیم کردم و می بایست در جلسه علنی روز یکشنبه پنجم مرداد طبق آئین نامه اعلام می فرمودید و نکردید و در جواب سوال آقای [محمد] رجائیان نماینده زنجان که چرا استعفای فلانی را اعلام نمی کنید فرموده اید که چنین نامه ای بمن نرسیده است دوباره بدین وسیله اعلام می دارم که توصیه های امام امت از موضع ولایت چیزی نیست که برای کسی پوشیده باشد. توصیه هایی که در جهت حفظ وحدت و هماهنگی بین نمایندگان و دولت و رئیس جمهور می باشد تا جایی که در پیام اخیرشان همراهی نمایندگان با دولت و رئیس جمهور و بالعکس را واجب شرعی اعلام فرمودند. مسأله ولایت فقیه و تبعیت از ولی امر تا آنجا که من می فهمم جایی برای بعضی از توجیهات باقی نمی گذارد و چگونه امکان دارد که مدعی خط امام و صراط مستقیم باشیم و دیگران را در انحراف بدانیم و خود در مقام عمل جوی بسازیم که در خلاف جهت دستورات امام باشد. من نمی فهمم که رای سفید درخصوص یک نماینده به عنوان مخالفت با بنی صدر چه مفهومی دارد؟ من نمی فهمم که در مجلس شورای اسلامی اجازه دادن به شهادتهای له و نه به شهادتهای علیه چه معنایی در بردارد و باز نمی فهمم که خفه کردن بعضی ها در اظهار نظرها آن هم کسانی که سوابق مبارزاتی آنان قابل انکار نیست با کجای اسلام و موازین اسلامی تطبیق می کند و چه تناسبی با مجلس شورای اسلامی دارد؟ خصوصا آنجا که از ناحیه هیات رئیسه بصورت جدی جلو آنان گرفته نمی شود و نمی فهمم که اعضاء و یا طرفداران بعضی از احزاب که خود مدعی خط امام هستند چگونه سعی می کنند با تایید رای گیری علنی و جو سازی یک رای گیری معمولی را به یک رای گیری سیاسی تبدیل کنند و بگویند ما می خواهیم خطها روشن شود آن هم معلوم است که برای چه؟ و در برابر که؟ و متاسفانه باز جلو آنان گرفته نمی شود. جریان رای گیری آقای [حسن] آیت و جو ساخته شده چیزی نبود که کسی نفهمد. و خلاصه

اینکه نمی‌فهمم این چگونه خطی است که بنام خط امام ترسیم می‌شود. در یک چنین مجلسی ادای وظیفه شرعی برای من مشکل و یا محال بنظر می‌رسد و گرچه امام فرمودند که سنگرها نباید خالی بشود ولی من در خودم با این وضع قدرت انجام وظیفه و حفظ سنگر برای انجام نمی‌بینم و الا امتثال امر امام برای همه یک واجب شرعی است و اگر قبل از انقضای مدت که در آئین نامه هست در خودم قدرت امتثال امر امام را دیدم مسلما به حکم وظیفه باید برگردم و انجام وظیفه کنم بنابراین استعفای خود را از نمایندگی مجلس اعلام می‌دارم. نماینده زنجان - محمد شجاعی.»

رئیس [هاشمی رفسنجانی]: «... بنای تضعیف مجلس جدی است بعد از تصویب کلمه شورای اسلامی یک ضربه زده این قضیه یعنی احساس کرده اند که دیگر این ها آن قدر صلبند در ماهیت اسلامی، من می‌خواهم بیدار باش بدهم برای آینده ببینید دارد چه می‌شود کسی که استعفا می‌دهد استعفا حق او است ولی این همه مسائل را که اهانت به محیط مجلس، اهانت به رئیس مجلس، اهانت به نمایندگان مجلس و ادعا که قبلا باید ثابت بشود اینها همه را مطرح می‌کنند و بیش از آن که ما بخوانیم مساله را به روزنامه منتقل می‌کنند و اینجا برای من مهمتر مساله روزنامه کیهان نقش آیندگان را در برابر مجلس اسلامی که آن نقش را آیندگان در برابر خبرگان عمل می‌کرد اجرا بشود شما ببینید.»

دکتر [ابراهیم] یزدی (۱۰): بلی عرض کنم آن کسی که استعفا داده است حق دارد و حق داشته است و خودش مستقیما به همه خبرگزاری ها داده است به اعتقاد من این اندازه اهمیت دارد وقتی که در آستانه شروع کار رسمی مجلس نماینده ای با این طرز استعفا می‌دهد حائز آن اندازه اهمیت است که در صفحه اول بیاید ممکن است شما بفهمائید خیر، خوب این اختلاف سلیقه هست ولی حق نبود در اینجا مطرح بشود.

جلسه ناتمام ماند. (۱۱)

پ. تصویب استرداد استعفا: «رئیس: دستور بعدی ما طرح استرداد استعفای آقای [محمد] شجاعی نماینده زنجان که جریانش را آقایان می‌دانید، اخیرا ایشان یعنی پیش از آنکه موعد استعفایشان تمام شود، قبل از تمام

شدن دو هفته مطلبی را که در روزنامه ها هم دیدید نامه ای به امام نوشته اند (۱۲) و رونوشتش را آنجا به ریاست مجلس نوشته اند همانطور که در روزنامه دیدید اعلام کردند که می خواهند به مجلس برگردند. البته نامه ای به ما ننوخته اند. چیزی به دست ما نرسیده است غیر از همان رونوشت همان چیزی که خدمت امام فرستاده اند، این رسیده و حالا مطرح است.» (۱۳)

رئیس (هاشمی رفسنجانی): نماینده وقتی استعفا بدهد و مجلس را متهم کند که در خط امام نیست، مجلس جای حق نیست، نمی شود وظیفه اسلامیش را انجام داد، همه اینها را فکر نمی کنم در ظرف این پانزده روز مجلس عوض شده باشد. ولی من خود موافق برگشت ایشان به مجلس هستم.

محمد رجاییان: این استعفا از نظر خودشان جدی بود... برگشت استعفایشان سه علت داشت: اول یک نامه ای از طرف عده ای از نمایندگان یعنی نزدیک به پنجاه نفر خدمت ایشان نوشته و امضا شد و همچنین چون وکیل اول زنجان بودند و نزدیک به شصت هزار رای داشتند مردم آنجا اصرار می کردند که شما باید برگردید. ایشان به دو علت استعفایشان را پس گرفتند یکی اینکه به دستوراتی که امام داده بودند توجه کردند و در استعفانامه که اینجا خوانده شد [؟] منعکس است ایشان خودبخود استعفا ندادند و خودبخود هم برنگشتند. در اثر فشاری که مردم زنجان داشتند، من در جریان بودم و اطلاع دارم و یکی هم تقاضای نماینده ها و دستورات امام ایشان را وادار به پس گرفتن استعفا کرد. ایشان در ششم [مرداد] استعفا کردند و در روز هجدهم [مرداد] نامه ای خدمت امام نوشته بودند نوشته اند: ریاست محترم مجلس شورای اسلامی بدین وسیله استعفای خود را پس می گیرم.

عده ای از نمایندگان: متن نامه را بخوانید. رئیس: خواندن متن لزومی ندارد، در روزنامه ها آن را دیده اید.

اکثریت نمایندگان به کفایت استرداد استعفا رای دادند. (۱۴)

ت. شجاعی در خاطرات هاشمی رفسنجانی: در خاطرات ۱۳۵۹ وی که روزنوشت نیست چیزی درباره

شجاعیان به چشم نمی خورد. بر اساس خاطرات روزنوشت وی در سال ۱۳۶۰ این موارد قابل ذکر است: شنبه ۱۵

فروردین ۱۳۶۰: آقای [اسدالله] بیات از نیاز زنجان به امام جمعه و روحانی متشخص و مبارز صحبت کرد. از اقدامات منفی دو نماینده زنجان، وضع خانواده موسوی، انقلابی و در خط بودن ارگانهای دولتی و نهادهای انقلابی و سخنرانی کج مهندس [مهدی] بازرگان در روز دوازده فروردین [سخن] گفت. (۱۵) «شنبه ۲۰ تیر ۱۳۶۰: ظهر آقایان [محمد] رجائیان، [لطیف] صفری و [محمد] فرض پور [ماجیان] به ترتیب نمایندگان زنجان، برازجان و آستارا آمدند. شکایت داشتند که بعد از عزل [ابوالحسن] بنی صدر از طرف مردم به تحریک ارگانها و مسئولان حزب اللهی تحت فشار و اهانت اند. قرار شد برای تلطیف جو کمک کنم. قبلا هم بعضی نمایندگان تهران و نیشابور و [اسدالله] عالی پور و محمد شجاعی [زنجان] چنین شکایتی کرده بودند.» (۱۶)

یکشنبه ۴ مرداد ۱۳۶۰: ظهر آقای [محمد] شجاعی [زنجان] نماینده زنجان که متهم به طرفداری از [ابوالحسن] بنی صدر بود مراجعه کرد و از اینکه جمعی از مردم زنجان ایشان را عزل کرده و به ایشان اهانت می کنند گله داشت و در باب استعفا به خاطر همین و به خاطر کسالت مشورت می کرد. من نظر مخالف با استعفا دادم و قرار شد مدتی صبر کند تا وضع عادی شود. (۱۷)

پنجشنبه ۱۲ شهریور ۱۳۶۰: آقای [محمد] رجائیان آمد و از فشار بعضی از مردم در زنجان گله داشت و تهدید به استعفا کرد. (۱۸) در خاطرات ۲۶ اردیبهشت ۱۳۶۱ انصراف محمد رجائیان از استعفا آمده است. اما در خاطرات هاشمی رفسنجانی چیزی درباره پذیرش استعفای شجاعی زنجان دیده نمی شود. چرا؟! این خبر در روزنامه‌های اوایل اردیبهشت ۱۳۶۱ آمده است: «رئیس مجلس [اکبر هاشمی رفسنجانی] متن استعفانامه محمد شجاعی نماینده مردم زنجان را که به علت کسالت جسمانی و عدم توانایی ایفای وظایف نمایندگی از سمت خود استعفا کرده بود قرائت کرد.» (۱۹)

ث. پذیرش استعفا: «هاشمی رفسنجانی - یکی دو برنامه کوچک داریم: ۱- آقای محمد شجاعی نماینده زنجان، ایشان همانطور که آقایان اطلاع دارند کسالت دارند و هفت، هشت ماه است که بخاطر کسالت کمر و ناراحتیهای استخوانی و اینها به مجلس نمی‌توانند تشریف بیاورند. با امام یکبار مشورت کردند، با بنده هم مشورت

کردند در مورد استعفاء که نمی‌توانستند وظائف نمایندگی‌شان را انجام بدهند. یک وقتی در شرایطی بودیم که فکر می‌کردیم اگر ایشان استعفاء بدهند ممکن است حمل بر اعتراض به مجلس و اهانت و اینها بشود، ایشان هم حاضر نبودند این چیزها از آن انتزاع بشود گفتند تا حد ممکن می‌آیم. گاهی ایشان به مجلس می‌آیند. اخیراً دیگر تشخیص داده‌اند که نمی‌توانند وظیفه نمایندگی‌شان را انجام بدهند و انتخابات میان دوره‌ای هم نزدیک است. مردم زنجان لابد باید نماینده‌ای داشته باشند که بتواند وظیفه‌اش را انجام بدهد ایشان باز با مشورت با بنده و بر اساس همان راهنمایی‌هایی که امام قبلاً فرموده بودند در شرایطی که استشمام معانی خلافی از آن نشود استعفاء بدهند مانعی ندارد. استعفایشان را نوشته‌اند که من امروز می‌خوانم:

«بسم الله الرحمن الرحيم. ریاست محترم مجلس شورای اسلامی. سلام علیکم. با آروزی تأییدات الهی برای آن جناب با توجه به اینکه بر اثر کسالت ممتد و طولانی نمی‌توانم در جلسات مجلس و کمیسیونها بطور مرتب حضور داشته باشم و در نتیجه وظیفه نمایندگی را نمی‌توانم ادا کنم و الان بیش از هشت ماه است که به امید بهبودی به همین نحو گذرانده‌ام و بیش از این ادامه دادن به این وضع را تضييع حق نمایندگی می‌دانم و همچنین تضييع حق مجلس و حقوق حوزه انتخابیه‌ام می‌بینم. با تأکید بر لزوم حفظ حرمت مجلس شورای اسلامی و محکوم کردن هرگونه تضعیف و اخلال و مقابله با جمهوری اسلامی و نهادهای آن و با تأکید بر لزوم تبعیت از ولایت و رهبری امام عزیز و اعتقاد به اصل ولایت فقیه و ولی امر و وجوب خدمت به جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی و به امید اینکه شاید بتوانم با یافتن صحت خود در آینده باز هم به هر نحو ممکن خدمتگزار اسلام و انقلاب باشم استعفای خود را تقدیم می‌دارم. ۱۳۶۱/۲/۲ - محمد شجاعی» (۲۰)

ج. روایت نظری و عملی شجاعی از عبارت استادش. شجاعی زنجان به بهانه کسالت از مجلس استعفا کرد، اما سی و سه سال بعد از آن عمر کرد. به نظر نمی‌رسد بیماری دلیل اصلی استعفای او بوده باشد. متن استعفای اول وی در زمره تندترین اعتراضات به روند اداره کشور در سال ۱۳۵۹ است. (۲۱) اعتراض او به حزب جمهوری اسلامی و دفاع از ابوالحسن بنی‌صدر است. اما در هیچیک از دو استعفانامه با آقای خمینی زاویه‌ای

ندارد. استعفای دوم وی کاملاً بهداشتی است. او تصمیم گرفته از سیاست کناره گیری کند به شکلی که امکان فعالیت فرهنگی داشته باشد. در هر حال اطلاعات من درباره وی بسیار اندک و کاملاً ناقص است. آنچه به بحث فعلی مربوط می شود نظر خود وی درباره انقلاب و نظام نیست.

آنچه او در جلسه خصوصی برای شاگردان خاصش نقل کرده لزوماً می تواند نظر خودش نباشد، او آنچه را از استادش شنیده امانت دارانه نقل کرده است: نخستین شهید این انقلاب اسلام بود. دیگر شاگرد زنجانی آقای طباطبایی یعنی مرحوم صائنی زنجانی خود هم به این عبارت بلکه تندتر از آن قائل بود. آیا شجاعی زنجانی همانند صائنی زنجانی فکر می کرد؟ به نظر نمی رسد، اما او عملاً از حوالی سال ۱۳۵۹ سیاست را بوسید و کنار گذاشت و به روش فرهنگ سازی اخلاقی آقای طباطبایی عمل کرد. در هر حال روایت شجاعی زنجانی پنجمین روایت از آقای طباطبایی است. ناقل روایت شجاعی زنجانی ناقل اولیه روایت از صائنی زنجانی هم است.

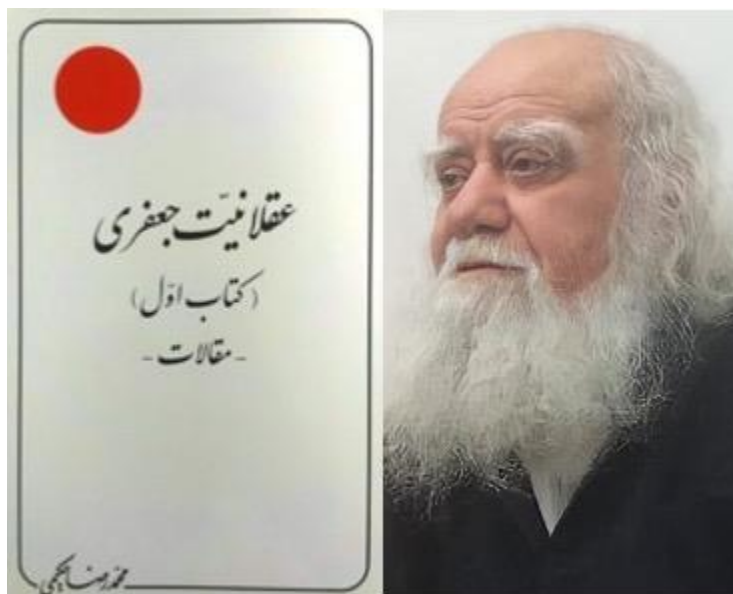
بحث دوم. روایت دیگری از سیدعبدالباقی؟

الف. غیر از نقل فرزندان عبدالباقی از پدرشان، روایت دیگری از وی به شرح ذیل به گوش من رسید: در سال ۱۳۸۲ راوی چهار نفر از دوستانش را به مهمانی نهار به منزل خود در خیابان دورشهر قم دعوت می کند از جمله سیدعبدالباقی (۱۳۱۲-۱۳۸۹) فرزند ارشد آقای طباطبایی، و محمدرضا حکیمی (۱۴۰۰-۱۳۱۴) صاحب مجموعه الحیاء و دو نفر دیگر که می شناسم اما نیازی به ذکر نامشان نیست. در آن جلسه سیدعبدالباقی در میان نقل مطالبی از پدرش عبارت «نخستین شهید این انقلاب اسلام بود» را به نقل از ایشان بر زبان می راند. حکیمی در سالهای ۱۳۸۱ و ۱۳۸۲ به دعوت فضلی یزدی مقیم حوزه علمیه قم که ایشان را می شناسم از مشهد به قم آمده بود. من در آن سالها ساکن تهران بودم.

راوی از دست اندرکاران دفتر تنظیم و نشر آثار علامه طباطبایی (۲۲) و مصحح نخستین تفسیر آقای طباطبایی است: «تفسیرالبیان فی الموافقة بین الحديث والقرآن». این تفسیر شامل تفسیر آیات از ابتدای سوره فاتحه تا آیه

۵۷ سوره یوسف (یعنی ۱۳ جزء نخست قرآن) است و زمان نگارش آن بین سالهای ۱۳۲۴ تا ۱۳۳۰ شمسی یعنی ابتدای سکونت ایشان در قم و سالها قبل از نگارش تفسیر المیزان است. این تفسیر در شش جلد منتشر شده است. (۲۳)

بعد از تحقیق فراوان درباره این روایت و صحبت با برخی افرادی که ادعا شده بود در جلسه مذکور شرکت داشته اند و دیگر شواهد و قرائن، متأسفانه صحت نقل مذکور اثبات نشد، یعنی احراز نشد که عبدالباقی در چنین جلسه ای که حکیمی هم بوده باشد شرکت داشته و چنین عبارتی را بر زبان رانده باشد. به عبارت دقیق تر اطلاعات مذکور کلاً خلاف واقع بود. (۲۴) روایت محمدرضا حکیمی همچنان مرسل است و دلیل معتبری برای اینکه نقل مذکور را از عبدالباقی شنیده باشد در دست نیست. با توجه به این که در اعلان برنامه به نام مرحوم محمدرضا حکیمی اشاره شده بود در اینجا خلاصه ای از نقل وی درباره عبارت تاریخی را عیناً می آورم. (۲۵)



ب. اشاره حکیمی: محمدرضا حکیمی در کتاب «عقلانیت جعفری» نوشته است: «نزدیک و نزدیک تر بیاییم

... چرا علامه طباطبایی - ره - استاد مسلم فلسفه، و مروج فلسفه صدرایی (البته بجز «معاد مثالی»)، نه تنها گامی

در راه انقلاب و تایید آن بر نداشت، بلکه با این حرکت و اقدام بشدت مخالف بود، و تعبیری تند از ایشان در این باره نقل شده است: «این انقلاب یک شهید دارد و آن هم اسلام است.» (۲۶)

بعد از شرح دین ستیزی خاندان پهلوی، حکیمی اینگونه ادامه می دهد: «اکنون شاید بتوان گفت، که امثال علامه طباطبائی به سقوط سلطنت پهلوی فکر نمی کردند، و بیشتر نگران اسلام بودند ... و عمل شدن به اسلام ... می توان گفت، به طور عمده به این امر مهم فکر می کردند که تشکیل «حکومت اسلامی» و عمل به «احکام اسلام» و اجرای «قسط قرآنی» کاری آسان نیست، و کار هر کس نیست؛ و امام خمینی هم که ابدی نیست. اگر بخواهیم توجیه کنیم، می توان حدس زد که آن تعبیر تند ناظر به این جهت بوده است؟ (۲۷)

بعد از اشاره به معنای عمل به قرآن، حکیمی نوشته است: «باری ... برگردیم به کمی پیشتر، از این گفتار این مقاله، که اینجانب با نقل مطالبی در تلاش بودم تا وجهی معقول بیابم برای ضدانقلاب بودن علامه طباطبائی و برخی دیگر از فلسفه دانان معظم ما ... با در نظر آوردن آنچه گذشت، می توان گفت، علامه طباطبائی به ضرورت مبارزه با طاغوت و «سقوط سلطنت» نمی اندیشیده است، و بیشتر از هرچه نگران آینده اسلام و نسلهای مسلمان بوده است، و دلواپسی دورانی که قدرت به دست جمعی از اهل مذهب و مدعیان دینداری بیفتد، و چنانکه باید به اسلام و عدالت قرآنی عمل نشود ... و (خدای ناخواسته)، در جامعه شکاف افتد، و نسلها و نسلها - در حال و آینده - از اسلام زده شوند، و از دین و حکومت دینی و رجال دینی ببرند ... این را می توان از سوی کسانی مانند علامه طباطبائی اظهار داشت ... اما از آن سو یعنی: از سوی کسانی و مجاهدانی و متفکرانی که وارد انقلاب شدند و به نشر تفکر انقلابی کمک کردند ... در راستای این سخن که جمعی از فلسفه دانان به هیچ روی انقلابی نبودند، یاد می کنم از دو استاد متبحر در مبانی صدرایی، سیدجلال الدین آشتیانی (م ۱۳۸۴ش)، و دکتر مهدی حائری یزدی (م ۱۳۷۹ش)، که با انقلاب بر سر عنادی سخت بودند، و سخنانی تند می گفتند؟! البته - چنانکه بیانی گذشت - ممکن است (در اوضاع کنونی و با رسیدن کار به اینجا ... و افتادن دین و دولت به دست اشخاص تجربه نشده، و سلطه یافتن متکثران تورم آفرین، و مکنده های خون ملت ... و پایمال شدن انسانهای محروم، و پیدا شدن «دره

های فقر، در کنار رندهای عمیق ثروت» ... فرهیختگانی واقع بین (نه شعار مدار ...)، بگویند که حق به جانب علامه طباطبائی بوده و همفکران ایشان بوده است ... لیکن نباید غفلت کرد که بسترهای تکلیفی و اقدامی از نظر زمان و مکان همواره متفاوت است، که به آنها اشاره خواهم کرد.» (۲۸)

محمد رضا حکیمی در مقاله مورد بحث در کتاب عقلانیت جعفری قبل از همه تطور فکری خود را باز گفته است. کتاب احساسی «تفسیر آفتاب: نگرشی به رسالت اسلام و حماسه انسان در رهبری امام خمینی» (کتاب ششم از مجموعه مرزبانان حماسه جاوید) محصول این دوران است (۲۹) اما در کتاب عقلانیت جعفری خبر می دهد که کتاب «تفسیر آفتاب» را «از رده تألیفات خویش حذف کرده است!» (۳۰) یعنی همان کتابی که در تجلیل از آقای خمینی و انقلاب اسلامی نوشته بود. و این نکته به غایت عبرت آموزی است. در هر صورت به نظر محمد رضا حکیمی در کتاب عقلانیت جعفری در سال ۱۳۹۰، انقلاب ۵۷ تنها توانست طاعوت سیاسی را ساقط کند، اما طاعوتهای فرهنگی و خصوصا طاعوت اقتصادی برجا ماندند و تسلطی بیشتر یافتند. بنابراین نهایتاً وی به این نتیجه می رسد: «انقلاب تحقق نیافته است» و «انقلاب اسلامی ما تحقق ماهوی نیافت.» (۳۱) باید از وی پرسید آیا ایشان اطمینان دارد که طاعوت سیاسی ساقط شده است؟! آیا مشکل فقط در حوزه اقتصاد است؟

کتاب حکیمی نخستین منبع مکتوب منتشرشده ای است که به مواضع سیاسی آقای طباطبائی درباره انقلاب ۵۷ و نظام سیاسی برآمده از آن پرداخته است. حکیمی «علامه طباطبائی را استاد مسلم فلسفه و مروج فلسفه صدرايي» معرفی کرده و «تفسیر شریف و گرانشنگ المیزان را از افتخارات فرهنگ تشیع» دانسته است. وی مواضع سیاسی آقای طباطبائی را در سه محور زیر معرفی کرده است:

یک. ایشان نه تنها گامی در راه انقلاب و تایید آن برنداشت، بلکه بشدت مخالف و «ضد انقلاب» بود و مخالفتش را نیز ابراز می کرد. وی منکر «درستی اصل این حرکت» بوده است.

دو. یکی از ابراز مخالفت‌های منقول از ایشان این تعبیر تند است: «این انقلاب یک شهید دارد و آن هم اسلام است.»

سه. چه بسا ایشان به سقوط سلطنت پهلوی فکر نمی کرده، و بیشتر نگران اسلام بوده است. دغدغه ایشان زده شدن مردم از اسلام بعد از بدست گرفتن حکومت توسط مدعیان دینداری بوده است. به نظر ایشان انسان سازی یعنی اصلاح فرهنگی بر جامعه سازی یعنی انقلاب سیاسی تقدم قطعی دارد. (۳۲)

بحث سوم. نکاتی تکمیلی در مورد شاگردان آقای طباطبایی



در این بحث به دو نکته به اختصار اشاره می کنم، یکی نگاهی به آثار صائنی زنجانی، و دیگری شاگردان آقای طباطبایی از زبان استاد.

الف. نگاهی به آثار صائنی زنجانی

تا کنون محمداسماعیل صائنی زنجانی یکی از موثق ترین ناقلان عبارت حکیمانه استاد خود است که از سه طریق مختلف و معتبر به گوش من رسیده است. در گفتار قبل اشاره شد که اثری به قلم خود ایشان منتشر نشده

است. اما خوشبختانه چهارده اثر از آثار گفتاری ایشان توسط شاگردانش در زنجان منتشر شده است به شرح زیر: تفسیر قرآن کریم سوره های حمد و بقره، تسنیم وصال: تفسیر موضوعی قرآن کریم، توحید به ضمیمه محبت الهی، حدیث توحید: شرح توحید صدوق، ولایت الهی، حیات برزخی، ادب انبیاء، معراج حضرت محمد مصطفی (ص)، تزکیه نفس، جاودانگی امام حسین (ع)، ولی الله الاعظم امام زمان (عج)، شرح دعای کمیل، و شرح زیارت جامعه کبیره. (۳۳)

ب. شاگردان آقای طباطبایی از زبان استاد

در گفتار قبلی اشاره کردم که آقای طباطبایی درباره چهار نفر از شاگردان خود شفاها یا کتبا یا هردو اظهار نظر کرده است: مرتضی مطهری، سید مرتضی جزایری و محمداسماعیل صائنی زنجانی. اکنون نکات زیر را به اشاره قبلی می افزایم. یکی دست خطی درباره معرفی شیخ حسین گرگانی برای تدریس در دانشگاه (۳۴) و دیگری در آخرین مصاحبه تلویزیونی آقای طباطبایی در پاسخ به این سوال که کدام یک از شاگردان تان توانستند رابطه معنوی شاگرد و معلم را به طور عمیق با شما داشته باشند، از این افراد نام برده است: مرتضی مطهری، حسین علی منتظری نجف آبادی، سیدمحمد عزالدین زنجانی (امام زنجانی)، و عبدالله جوادی آملی. (۳۵) ویدئوی آن را اینجا می توانید ملاحظه کنید. در فرصتی دیگر درباره مرحوم سیدعزالدین زنجانی سخن خواهم گفت، انشاءالله.

بخش دوم. ملاقات آقای خمینی با آقای قاضی در نجف

شیخ عباس قوچانی (متولد ۱۲۹۲، متوفای ۱ فروردین ۱۳۶۹ ش) وصی و شاگرد آقا سیدعلی قاضی طباطبایی عارف مشهور تنها راوی تشریف آقای خمینی به محضر آقای قاضی است. قوچانی قضیه این ملاقات را جداگانه برای چند نفر از جمله سیدمحمدحسین حسینی طهرانی (۱۳۷۴-۱۳۰۵ ش)، حسن علی نجابت (۱۳۶۸-۱۲۹۶)، احمد نجفی (دامادش)، محمود هاتف قوچانی (پسرش) و محمدعلی ناصری (شاگردش) نقل کرده است. این پنج نقل درباره بی اعتنایی آقای قاضی به آقای خمینی، و اظهارات آقای قاضی در آن جلسه تفاوت های اساسی بلکه متعارض

دارند. اصح این روایات روایت نخست است، و در سه روایت اخیر بتدریج شاخ و برگهای فراوان و گاه قطعا خلاف واقعی به آن اضافه شده است.

روایت سیدمحمدحسین حسینی طهرانی را به نقل از کتاب مطلع الانوار وی (منتشرشده در سال ۱۳۸۹) در گفتار قبل نقل کردم. وی این روایت را در بین سالهای ۱۳۳۷-۱۳۲۹ش در نجف از شیخ عباس قوچانی شنیده بود. این بخش شامل یک مقدمه، چهار بحث و یک خاتمه به شرح زیر است: مقدمه درباره منزلت آقای طباطبایی نزد استادش آقای قاضی، چهار بحث به ترتیب ذیل: زمان ملاقات آقای خمینی با آقای قاضی، نحوه مواجهه آقای قاضی با آقای خمینی، بیانات آقای قاضی در ملاقات با آقای خمینی، استنتاج بعدی عباس قوچانی، و خاتمه درباره روایت غیرمستند سیدحسن خمینی.

مقدمه درباره منزلت آقای طباطبایی نزد استادش آقای قاضی

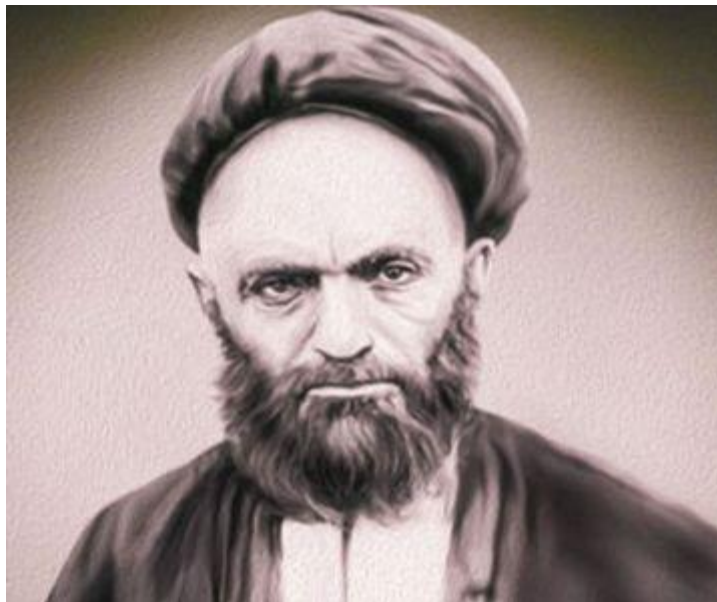
ابتدا به سه نکته مقدماتی درباره نظر مرحوم آقا سیدعلی قاضی طباطبایی (متولد ۱۲۴۸، متوفی ۱۳۲۵) درباره آقای طباطبایی اشاره می کنم:

الف. «از شنیده های من از آیت الله [ابراهیم] امینی درباره علامه [طباطبایی] و خاندان ایشان درباره به دنیا آمدن مرحوم [سید] عبدالباقی است. روز فوت آقای مهندس عبدالباقی طباطبایی محضر آیت الله امینی رسیدم، ایشان گفتند روزی علامه فرمودند: من چند بار صاحب فرزند شدم اما هر بار به سبب مشکلاتی نوزادمان سقط می شد. و ما صاحب فرزند نمی شدیم. تا اینکه شبی آیت الله سیدعلی قاضی (استاد علامه) به منزل ما آمدند، در وقت خروج در حالی که هیچکس از حاملگی همسر خبر نداشت، به من فرمودند آقای طباطبایی این فرزند باقی می ماند، اسم او را عبدالباقی بگذارید. مدتی نگذشت خداوند به ما پسری عطا کرد و اسم او را عبدالباقی گذاشتیم.»

ب. «به نقل [آقا شیخ علی] پسر آقای بهجت: آیت الله [محمدتقی] بهجت: اولین بار بوسیله برادر آقای طباطبایی [آقا سیدمحمدحسن الهی] در کربلا با استاد حاج سیدعلی آقا قاضی و مقامات و احوال ایشان آشنا شدم (۳۷) و بعد که به نجف در سنه ۱۳۱۲ شمسی رفتم در خارج شهر بعد از سور به منزل و درس و بحثشان می رفتم. آقا [بهجت] می فرمودند: در درس آقای قاضی آقای طباطبایی دائما اشکال می کرد و پرسش و پاسخها هم در درس طول می کشید ... آقای قاضی علاقه زیادی به ایشان [آقای طباطبایی] داشت.» (۳۸)

ج. «علامه زنده کننده نام آقای قاضی: شیخ علی آقا بهجت: آقای [محمدتقی] بهجت: وقتی به ایران آمدم قصدم این بود که اصلا از آقای قاضی اسمی نبرم، اما بعد از مدتی دیدم کسانی می آیند و دائما از رابطه من و ایشان صحبت می کنند و می پرسند، که گمان می کنم آقای خمینی اینها را نشر داده است چون اوایل که به قم آمدم مرتب ایشان می آمد از احوالات و نظریات و دستورات و اقوال آن آقا [قاضی] می پرسید.» (۳۹)

بحث اول. زمان ملاقات آقای خمینی با آقای قاضی



آقای خمینی (۱۳۶۸-۱۲۸۱) در چه سالی در نجف به ملاقات آقای قاضی رفته است؟ در هیچیک از روایات پنجگانه به زمان این ملاقات اشاره ای نشده است. ظاهراً ایشان سه سفر به نجف قبل از تبعید در سال ۱۳۴۳ داشته است.

سفر اول سال ۱۳۰۳ است. در خاطرات برادر بزرگتر ایشان آمده که خواهرشان «مرحومه مولوده آغا خانم در عتبات عالیات مریض و در بغداد در بیمارستان بستری شد و بعد از معالجه و مراجعت من و ایشان و همراهان و حضرت امام خمینی از نجف در اصفهان رحلت نموده و در خاک فرج قم مدفون شدند. تاریخ فوت وی ۲۴ رجب ۱۳۴۳ هـ.ق [۲۹ بهمن ۱۳۰۳] است.» (۴۰) در این سفر آقای خمینی ۲۲ ساله بوده و بسیار بعید است که ملاقات با آقای قاضی در این سفر صورت گرفته باشد.

سفر دوم در سال ۱۳۱۲ بوده که ایشان بعد از آن به حج مشرف شده است. به گفته همسر ایشان خانم خدیجه ثقفی «آقا سه روز بعد از فارغ شدنم که خیلی سخت و بیچاره کننده بود... حرکت کرد شهر به شهر تا عراق و بعد سوریه و بیروت و از آنجا با کشتی تا هفت شبانه روز به جده که مجموع مسافرت شان سه ماه و نیم طول کشید و در این مدت تنها یک نامه از ایشان داشتم.» (۴۱). دو مطلب نخستین صحیفه امام مربوط به همین سفر است: «الآن [۱۳۱۲] منزل آقای آقا شیخ نصر الله [خلخالی] در نجف اشرف هستم.» (۴۲)

نامه به همسر: «الآن [فروردین ۱۳۱۳] در شهر زیبای بیروت هستم؛ [برای عزیمت با کشتی به عربستان برای سفر حج] ... در هر حال امشب شب دوم است که منتظر کشتی هستیم، از قرار معلوم و معروف یک کشتی فردا حرکت می کند ولی ماها که قدری دیر رسیدیم، باید منتظر کشتی دیگر باشیم. عجلتاً تکلیف معلوم نیست امید است خداوند به عزت اجداد طاهرینم که همه حجاج را موفق کند به اتمام عمل، ... عکس جوف در حال دلتنگی از حرکت نکردن [اشاره به نبودن کشتی جهت عزیمت به جده].» (۴۳)

«اواسط زمستان ۱۳۱۲ راهی خوزستان و از آنجا به عراق و از راه سوریه خود را به بیروت رسانید... دو روز منتظر کشتی شد ... ۱۷ روز بعد به ساحل رسیدند. ... روز دوم خرداد ۱۳۱۳ یا فردایش به قم بازگشت.» (۴۴)

آقای خمینی در این سفر ۳۱ ساله بوده، اما با توجه به عجله ای که برای سفر حج داشته، بعید به نظر می رسد که ملاقات مذکور در این سفر صورت گرفته باشد.

در خاطرات برادر و همسر و نیز دانشنامه امام خمینی یا الف لام خمینی سفر دیگری به نجف قبل از تبعید از ایشان درج نشده است. اما در سه منبع فرعی اشاره ای به سفر سوم به نجف به چشم می خورد، به شرح زیر:

منبع اول ناصر باقری بیدهندی، تیر ۱۳۶۸: «از یکی از فضلا شنیدم که هنگامی که در حدود ۴۵ سال قبل حضرت امام از عتبات برگشته بودند آیت الله آقای سید احمد زنجانی و آیت الله آقا موسی شبیری زنجانی و امام موسی صدر به دیدن ایشان رفته، امام موسی صدر سوال می کند که علمای نجف را چگونه یافتید؟ فرموده بود مثل آقا سید محمد رضای (آیت الله گلپایگانی دام ظلّه) خودمان ندارند.» (۴۵) حدود ۴۵ سال قبل از انتشار مقاله می شود حدود سال ۱۳۲۳.

این خاطره برخلاف دیگر خاطره های این مقاله فاقد ماخذ است. ظاهراً خود نویسنده از کسی شنیده «یکی از فضلا» اما او را معرفی نکرده است. چون نام آقا موسی شبیری زنجانی در این خاطره آمده به کتاب «جرعه ای از دریا» در بخش طریقیات درذیل نام آقایان خمینی و گلپایگانی مراجعه کردم، خاطره نقل نشده بود. برای احراز صحت آن از خود آقا موسی شبیری زنجانی سوال شد. «ایشان تایید کردند اما گفتند خودشان حضور نداشته اند و از آقا موسی صدر شنیده اند.» (۴۶) حضور ایشان و مرحوم پدرشان در این خاطره موضوعیت ندارد، مهم تایید ایشان است که چنین خبری را از آقا موسی صدر (که امیدوارم خبری از سلامتی ایشان بدست آوریم) شنیده است.

منبع دوم: «آیت الله یوسف صانعی: پس از رحلت حضرت آیت الله بروجردی روزی در خدمت حضرت امام به تهران می رفتم که ایشان فرمودند: در سفری که به نجف اشرف مشرف شدم در جلسه ای که حضرات آقایان علما شرکت داشتند پیشنهاد دادم که برای زعامت حوزه های علمیه و مرجعیت شیعه پس از مرحوم آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی، آیت الله بروجردی را به نجف دعوت کنید تا درس و بحث را شروع کنند. در آن جلسه گفتم این پیشنهاد را به دو جهت ارائه می کنم: ۱. اینکه حضرت ایشان اثباتا اعلم هستند. ۲. مردی است اجتماعی و برای مرجعیت و حفظ کیان حوزه های علمیه شایسته ترین فردی است که می توان روی او حساب کرد. مدتی که از این جلسه گذشت یکی از آقایان به من گفت آقایان حاضر در جلسه گفتند حاج آقا روح الله حوزه نجف را نمی شناسند. در این حوزه عالمان برگزیده ای هستند. گفتم از قول من به آقایان بگویید که شما متوجه حرف من نشده اید. من گفتم که فردی است اجتماعی. اجتماعی بودن غیر از اعلیت است و این مطلب جای انکار نیست. همچنین گفتم حضرت آقای بروجردی در مقام اثبات اعلم است. البته منافاتی ندارد که دیگر آقایان ثبوتا اعلم باشند. گرچه [ایشان] ثبوتا هم اعلم هستند.» (۴۷)

در روایت مرحوم آقای صانعی تاریخ سفر آقای خمینی ذکر نشده است، اما در آن برخی قرائن است که تخمین تاریخ سفر را ممکن می کند. درگذشت آقا سید ابوالحسن اصفهانی ۹ ذیحجه ۱۳۶۵ برابر با ۱۳ آبان ۱۳۲۵ ش است. تاریخ وفات آقای قاضی ۶ ربیع الاول ۱۳۶۶ برابر با ۸ بهمن ۱۳۲۵ ش بوده است. اگر سفر دو سه سال قبل از درگشت آقا سید ابوالحسن بوده باشد حوالی سالهای ۱۳۲۲-۱۳۲۳ با منبع اول سازگار می شود. ایشان در آن زمان به شدت به دنبال مطرح کردن مرجعیت آقای بروجردی بوده و اینکه علت سفر علاوه بر زیارت ترویج ایشان بوده باشد بعید نیست.

منبع سوم. علی دوانی در کتاب «امام خمینی در آینه خاطره ها» نوشته است: «پس از انتشار کتاب کشف اسرار گویا در سال ۱۳۲۴ شمسی بود که در نجف اشرف شنیدم می گفتند: حاج آقا روح الله خمینی به زیارت آمده است و علما از وی دیدن می کنند. در همان اوقات بر حسب تصادف شبی به مسجد هندی رفته بودم. آن شب در

گوشه ای دور از جلسه درس خارج اصول آیت الله مرحوم شیخ محمد علی کاظمینی خراسانی نشستیم و به سخنان او که با صدایی جهوری ادا می شد گوش می دادیم. تقریرات مرحوم آیت الله نائینی به نام فوائد الاصول که او نوشته بود و بر اساس آن هم در علم اصول درس می گفت، بهترین متن درسی آن روز حوزه نجف برای تدریس خارج اصول فقه بود. در حوزه های علمی روحانیت معمول است که وقتی یکی از بزرگان می خواهد، درس دیگری از بزرگان را ببیند می آید و مثلاً در پشت ستونی یا منبری به نماز می ایستد، لحظاتی گوش به سخنان طرف می دهد و با همان مقدار می تواند پی به قدرت و ارزش درس او ببرد. آن شب، دیدم، سید روحانی بزرگواری وارد شبستان مسجد شد، و در پشت ستونی از ستونهای مسجد هندی که نسبتاً هم قطور بود به نماز ایستاد. وقتی نمازش تمام شده بود، نشسته و به روی زانوهای خم شده، و به درس مدرس بزرگ و نامور حوزه نجف گوش می داد، و پس از لحظاتی که مطلب دستگیرش شده با صدای رسا اشکالی کرد. آیت الله کاظمینی به طرف راست برگشت ببیند کیست که از راه دور اشکال می کند، و چون او را که قسمتی از بدن و سر و گردنش پیدا بود شناخت، به جواب پرداخت. سید روحانی با طمأنینه خاصی قانع نشد و اشکال را دنبال کرد. آیت الله کاظمینی هم با صدای رساتری جواب داد. لحظاتی از این ستون به طرف جلسه درس، و از جلسه درس به این ناحیه سخنان رسائی از دو طرف رد و بدل شد. نه مستشکل قانع می شد و دست بردار بود، و نه مجیب در پاسخ درنگ می کرد. آنها شاید پنج دقیقه بگو مگو داشتند و گرم اشکال و جواب بودند. در آخر آیت الله کاظمینی گفت: آقا این که نشد، اگر اصرار به اشکال خود دارید نزدیک بیائید در خدمتتان باشیم تا بیشتر و بهتر گفتگو کنیم. روحانی بزرگوار هم با حالت خاصی که نشانه احترام زیاد به استاد بود گفت شما از همان جا بفرمائید، بنده می شنوم، و عرایض را عرض می کنم. سرانجام طرفین ساکت شدند. روحانی موقر جانماز کوچک خود را برداشت و قبل از پایان درس با وقار هر چه تمام در حالی که سر به زیر انداخته بود از در مسجد بیرون رفت. از یکی از آنها [شاگردان] که مرا می شناخت پرسیدم این آقا که بود؟ او گفت تو اینجا چه می کردی مگر نشناختی حاج آقا روح الله خمینی بود نشنیده ای که وارد نجف شده این همان بود.» (۴۸)

برای پی بردن به میزان دقت و اعتبار این نقل باید توجه داشت که علی دوانی (۱۳۸۵-۱۳۰۸) در زمان سفر آقای خمینی پانزده ساله! بوده! است. ضمناً تاریخ انتشار کشف الاسرار سال ۱۳۲۳ بوده است. بسیار بعید است که کتاب در زمان سفر آقای خمینی به حوزه نجف رسیده باشد و به شکلی که نوشته شده آقای خمینی را به این کتاب بشناسند. مرحوم محمدعلی کاظمی خراسانی متوفای ۱۱ ربیع الاول ۱۳۶۵ ق (۲۵ بهمن ۱۳۲۴) بوده است. اینکه آقای خمینی در جلسه درس آقای کاظمی خراسانی اشکال کرده باشد نشانه خوبی برای سفر سوم است.

نتیجه: آقای خمینی در آن سالها چهل و یکی دو ساله بوده است. در این سفر قاعدتاً فرصت سر زدن به درس آقای قاضی بیشتر بوده است. با توجه به سه منبع فرعی یادشده احتمالاً زمان ملاقات مذکور حوالی سالهای ۱۳۲۲-۱۳۲۳ بوده است.

بحث دوم. نحوه مواجهه آقای قاضی با آقای خمینی

به نقل حسینی طهرانی از شیخ عباس قوچانی: «یک بار [آیة الله] آقای حاج آقا روح الله خمینی که برای زیارت به نجف آمده بودند به خدمت مرحوم قاضی آمدند و در اطاق آن مرحوم که جمعی از تلامذه ایشان از جمله خود آقای حاج شیخ عباس حضور داشتند، وارد می شوند. ایشان [آقای خمینی] سلام می کند و می نشیند؛ مرحوم قاضی أبداً اعتنائی نمی کنند و حتی از سر جای خود تکانی هم نمی خورند و هیچ وقعی نمی گذارند به طوری که این، موجب تعجب حضار می شود، با آن سوابقی که از استاد خود نسبت به احترام به واردین زوار داشته اند.» (۴۸) در روایت بسیار مختصر حسنعلی نجابت از شیخ عباس قوچانی چیزی درباره نحوه مواجهه با آقای خمینی نیامده است.

نقل سوم مصاحبه غلامعلی رجایی با سیداحمد نجفی مشهور به آیت الله کربلایی پدرهمسر شیخ عباس قوچانی است. «بعضی از مسایلی را که می خواست برای امام رخ بدهد. از قبل می دانست و به من هم می گفت. من به ایشان عرض کردم شما از کجا این مسایل را می دانید؟ ایشان قضیه ای را نقل کردند که یک روز دو نفر

از شاگردهایی که هر روز به محضر مرحوم قاضی مشرف می شدند خبر دادند که آقای حاج آقا روح الله خمینی (امام در آن زمان به این لقب معروف بودند) به نجف آمده اند و می خواهند با شما ملاقات کنند... وقتی امام به آقای قاضی وارد شدند به ایشان سلام کردند. روش مرحوم آقای قاضی این بود که هر کس به ایشان وارد می شد جلوی او - هر کس که بود - بلند می شد و به بعضی هم جای مخصوصی را تعارف می کرد که بنشینند ولی وقتی امام وارد شدند آقای قاضی جلوی امام بلند نشدند و هیچ هم به ایشان تعارف نکردند که جایی بنشینند امام هم در کمال ادب دو زانو دم در اتاق ایشان نشست. طلاب و شاگردان امام که در آن جلسه حاضر بودند ناراحت شدند که چرا مرحوم آقای قاضی در برابر این مرد بزرگ و فاضل و وارسته حوزه قم بلند نشدند. آن دو نفری که معرف امام به آقای قاضی بودند هم وارد شدند و در جای همیشگی خودشان نشستند. وی در انتهای نقلش از قول آقای خمینی درباره آقای قاضی می گوید: «من ایشان را فردی بسیار بزرگ یافتم. بیشتر از آن مقداری که من فکر می کردم.» (۵۰). بنابراین نقل وی با نقل حسینی طهرانی مبنی بر تحویل گرفته نشدن آقای خمینی توسط آقای قاضی سازگار است، البته نقل وی اضافاتی دارد از جمله دو معرف ناشناس آقای خمینی در درس آقای قاضی و پیازداغهای فراوان.

نقل چهارم از محمود هاتف قوچانی پسر عباس قوچانی است او نخستین دیدارش را با آقای خمینی اینگونه تعریف می کند: «تصور می کنم سال ۱۳۴۱ یا ۱۳۴۲ شمسی بود که به همراه پدرم به ایران آمدم. آن ایام هم زمان با دوره ای بود که حضرت امام (س) از زندان آزاد شده بودند و در قم تشریف داشتند. حضرت امام (س) نیز برای ملاقات با پدرم به منزل ما تشریف آوردند. پدرم خاطره ای را از امام (س) سوال کرد و پرسید که آیا شما به خاطر دارید زمانی که به نجف اشرف مشرف شدید و ملاقاتی با آیت الله سید علی قاضی (از علمای بزرگ اخلاق و استاد اخلاق مرحوم ابوی) داشتید؟ حضرت امام (س) در پاسخ گفتند: بله، یادم هست که روزی خدمت ایشان رسیدیم. پدرم دوباره درباره مطالبی که آقای قاضی ذکر فرموده بود، سوال کرد و امام (س) با تاملی فرمودند: «چیزی به خاطر ندارم.» ولیکن آنچه من شخصا به یاد دارم این است که من و مرحوم ابوی طبق معمول هر روز

خدمت آقای قاضی شرفیاب می شدیم. آن روز خدمت آقای قاضی بودیم که سید بزرگواری (حضرت امام) تشریف آوردند و مرحوم آقای قاضی خیلی از ایشان تجلیل و تکریم کردند و به ایشان احترام فراوانی گذاشتند. ما آن آقا را نمی شناختیم.» (۵۱)

در این قسمت از نقل چهارم این نکات قابل توجه است: **اول.** همچنانکه ناشر تذکر داده سالهای ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲ به عنوان زمان دیدار راوی و پدرش با آقای خمینی اشتباه است، زیرا آقای خمینی در تاریخ ۲۱ فروردین ۱۳۴۳ تازه از حصر آزاد شده و دیدار مذکور باید دهه سوم فروردین تا دهه اول آبان ۱۳۴۳ بوده باشد.

دوم. راوی آن چنان که در ابتدای مصاحبه گفته متولد اسفند ۱۳۲۱ است، یعنی در زمانی که وی و پدرش در سالهای ۱۳۲۲-۱۳۲۳ به دیدار آقای قاضی می رفته اند دو سه ساله بوده است! اینکه کودک دو سه ساله چقدر بتواند این امور را درک کند و به یاد داشته باشد، خود از کرامات است، کرامت اندر کرامت! این گاف درشت را به یکی از دوستان از اعضای دفتر تنظیم و نشر آثار امام خمینی در قم (۵۲) تذکر دادم. ابتدا باور نکرد بعد که توضیح دادم با محمود قوچانی تماس گرفت. قوچانی اشتباهش را پذیرفت که در دیدار آقای قاضی وی حضور نداشته و فقط پدرش بوده است. از پدرش نقل می کند که گفته در مسجد کوفه که سه چهار ساله بوده به آقای قاضی برخورد می کنند. پدر پسر را به ایشان معرفی می کند. آقای قاضی دستی به سرش می کشد. او این را هم به یاد ندارد صرفاً از پدرش نقل می کند. دوست خط امامی از قوچانی می خواهد که در کتاب خاطراتش که در حال تنظیم است حداقل در پاورقی اشتباه خاطره منقول در کتاب سالهای نجف را تذکر دهد.

سوم. مطابق این نقل عباس قوچانی در زمان ملاقات آقای خمینی را نمی شناخته است. در حالی که مطابق نقل احمد نجفی شوهر خواهر همین راوی عباس قوچانی آقای خمینی را می شناخته است! جالب است که راوی بلاواسطه هر دو هم خود عباس قوچانی است. یعنی این دو روایت تعارض دارند.

چهارم. مطابق نقلهای حسینی طهرانی و احمد نجفی آقای قاضی آقای خمینی را تحویل نگرفته و به او اعتنایی نکرده است. مطابق نقل محمود قوچانی برعکس «آقای قاضی خیلی از ایشان تجلیل و تکریم کردند و به ایشان احترام فراوانی گذاشتند»! راوی بلاواسطه هر سه روایت یک نفر است: عباس قوچانی. آیا او این واقعه را اینگونه متناقض برای دوست، داماد و پسرش تعریف کرده است یا اینکه برخی از روات طبقه دوم مشخصا پسرش در نقل تصرف کرده اند؟ احتمال دوم اقوی است. محمود قوچانی مطابق ذهنیاتش خاطره را بازسازی کرده است.

نقل پنجم. محمدعلی ناصری دولت آبادی (متولد ۱۳۰۹). از وی نقلی صوتی تصویری (آذر ۱۳۹۷) در دست است وی در مسجدی در دولت آباد اصفهان بالای منبر خود را از شاگردان شیخ عباس قوچانی معرفی کرده و این گونه گفته است: «آقای قوچانی در اصفهان گفت ما بیست سی نفر شاگردان آقای قاضی نشسته بودیم داشت برای ما درس می گفت، یک دفعه دیدیم یک سید جوانی وارد شد، تا این سید وارد شد، مرحوم قاضی بلند شد، وسط درس، احترام کرد بفرمایید، بفرمایید بالا، نشاندندشان. این سید را ما نمی شناختیم کیست.» (۵۳) تعداد شاگردان آقای قاضی به زحمت به نصف این مقدار می رسیده است. راوی بلاواسطه این واقعه یک نفر است: عباس قوچانی. آیا او واقعه را برای پسر و شاگردش یک جور تعریف کرده و برای دوست و دامادش درست برخلاف آن؟ احتمال اینکه محمود قوچانی و ناصری در نقل تصرف کرده باشند بیش از این است که عباس قوچانی واقعه را متعارض نقل کرده باشد. مطابق موازین تعادل و تراجیح در نقلهای متعارض نقل اقوی ملاک است و الا هر دو تساقط می کنند. نقل حسینی طهرانی از سه نقل دیگر اقوی است، نقل نجابت هم موید آن است، در این موضع نقل احمد نجفی هم با آن سازگار است، نقلهای محمود قوچانی و ناصری علاوه بر اشکالات متعدد داخلی که به برخی اشاره شد و به برخی دیگر اشاره خواهد شد از حجیت ساقط می شوند.

نتیجه: آقای قاضی در تنها ملاقات با آقای خمینی به وی اعتنا نکرده و به احترامش بلند نشده است.

بحث سوم. بیانات آقای قاضی در ملاقات با آقای خمینی

الف. مطابق نقل اصح حسینی طهرانی «آقای حاج شیخ عباس [قوچانی] می گفتند در این حال مرحوم قاضی به من گفتند: «فلان کتاب را بردار و از فلان جا بخوان!» من که همیشه کتابها را برای مرحوم قاضی می خواندم، برخاستم و از طاقچه آن کتاب را برداشتم و از آن جایی که فرموده بود شروع کردم به خواندن. داستان و سرگذشت پادشاهی بود که نوشته بود و من می خواندم تا رسیدیم به جایی که فرمود: «دیگر بس است!» و پس از آن مرحوم قاضی شروع کرد به بیان کردن قضایا و مطالبی که در آن، اشارات و تعریضاتی به [آیه الله] حاج آقا روح الله بود؛ و ایمانات و اشاراتی بود که فتنه و امتحانی پیش می آید. چون آقای قاضی گفتارشان به پایان رسید، آقای [آیه الله] حاج آقا روح الله [خمینی] رفتند، و ما همه در تعجب افتادیم که این قرائت کتاب و این داستان بدون اندک مناسبتی و این بیانات مرحوم قاضی بدون اندک مناسبتی با مجلس و ورود [آیه الله] آقای حاج آقا روح الله [خمینی] چه معنی دارد؟ و تا به حال هم نفهمیدیم آن چه بود.» (۵۴) به دستور آقای قاضی عباس قوچانی حکایتی را از کتابی فارسی قرائت می کند و آقای قاضی شرح می کند. قوچانی جزئیات حکایت را نگفته اما داستان پادشاهی بوده و در شرح آقای قاضی «اشارات و تعریضاتی به آقای خمینی» و اینکه «فتنه و امتحانی پیش می آید». شاگردان رمز این کار استادشان را درک نمی کنند.

ب. در نقل بسیار مختصر و بهداشتی نجابت به نقل یکی از شاگردانش «سالها قبل یک روز مرحوم آقای قاضی مشغول بیان مسائل عرفانی در بین شاگردانشان بودند که سید جوانی (که بعدا معلوم شد امام خمینی بودند) وارد شد و آقای قاضی بحث را عوض کردند و در باب ظلم ستیزی و جهاد سخن گفتند تا آن که آن جوان خارج شد و آیت الله قاضی دوباره همان بحث اول را پی گرفتند. بعد از درس، حکمت عوض کردن بحث را از ایشان پرسیدیم. ایشان فرمود که [سلسله] پهلوی به دست این مرد سقوط خواهد کرد.» (۵۵)

در این نقل فقط به قطع بحث عرفانی به مناسبت ورود مهمان اشاره شد و به جای خواندن حکایت فارسی پادشاه که در کلیه نقلهای روایت عباس قوچانی آمده صرفا به نتیجه بهداشتی آن ظلم ستیزی و جهاد اشاره شده

است. برخلاف نقل اصح حسینی طهرانی، در نقل نجابت بیانات آقای قاضی نسبت به سید مهمان مثبت است و بعد از رفتن وی آقای قاضی خبر داده که سلسله پهلوی به دست این سید سقوط خواهد کرد، در حالی که نقل حسینی طهرانی چنین ذیلی ندارد. با توجه به علاقه شدید مرحوم نجابت و شاگردش به آقای خمینی اینکه این ذیل بلکه مضمون بیانات آقای قاضی در این مجلس تصرف ناخودآگاه نجابت باشد بعید نیست. در هر حال به دلایل متعدد از بین این دو نقل، نقل حسینی طهرانی صحیح است.

پ. نقل احمد نجفی «بیش از یک ساعت مجلس به سکوت تام گذشت و هیچ کس هم هیچ صحبتی نکرد. امام هم در تمام این مدت سرشان پایین بود و به دستشان نگاه می کردند. مرحوم قاضی هم همینطور ساکت بودند و سرشان را پایین انداخته بودند. بعد از این مدت ناگهان مرحوم قاضی رو کردند به من و فرمودند آقای حاج شیخ عباس (قوچانی) آن کتاب را بیاور. گفتم آقا چه صفحه ای را باز کنم؟ فرمودند هر کجایش که باشد من هم همین طوری کتاب را باز کردم دیدم که آن کتاب به زبان فارسی است و لذا بیشتر تعجب کردم. چون طی چند سالی که من در خدمت آقای قاضی بودم این کتاب را حتی یک مرتبه هم ندیده بودم، حتی جلد آن را هم ندیده بودم کتاب را که باز کردم دیدم اول صفحه نوشته شده حکایت. گفتم آقا نوشته شده حکایت. فرمود: باشد بخوان. مضمون آن حکایت آن بود که یک مملکتی بود که در آن مملکت سلطانی حکومت می کرد. این سلطان به جهت فسق و فجور و معصیتی که از ناحیه خود و خاندانش در آن مملکت رخ داد به تباهی دینی کشیده شد و فساد در آنجا رایج شد عالم بزرگوار و مردی روحانی و الهی علیه آن سلطان قیام کرد. این مرد روحانی هر چه آن سلطان را نصیحت کرد به نتیجه ای نرسید لذا مجبور شد علیه سلطان اقدام شدیدتری بکند. پس از این شدت عمل، سلطان آن عالم دینی را دستگیر و پس از زندان او را به یکی از ممالک مجاور تبعید کرد. بعد از مدتی که آن عالم در مملکتی که در مجاور مملکت خودش بود در حال تبعید به سر می برد آن سلطان مجدداً او را به مملکت دیگری که اعتاب مقدسه (قبور ائمه اطهار) در آن بودند تبعید کرد. این عالم مدتی در آن شهری که اعتاب مقدسه بود زندگی کرد تا اینکه اراده خداوند بر این قرار گرفت که این عالم به مملکت خود وارد شد و آن سلطان

فرار کرد و در خارج از مملکت خود از دنیا رفت و زمام آن مملکت به دست آن عالم جلیل القدر افتاد و به تدریج به مدینه فاضله ای تبدیل شد و دیگر فساد تا ظهور حضرت بقیه‌الله به آن راه نخواهد یافت. مطلب که به اینجا رسید حکایت هم تمام شد. عرض کردم آقا حکایت تمام شد، حکایت دیگر هم هست فرمود: کفایت می کند کتاب را ببند و بگذار سر جای خودش. گذاشتم. همه ما که هنوز از حرکت آقای قاضی ناراحت بودیم که چرا جلوی امام بلند نشدند بیشتر متعجب شدیم و پیش خود گفتیم که چرا به جای اینکه ایشان یک مطلب عرفانی، فلسفی و علمی را مطرح کنند که آقای حاج آقا روح الله آن را برای حوزه قم به سوغات ببرند فرمودند حکایتی خوانده شود.» (۵۶)

آیا آقای عباس قوچانی این جزئیات منطبق بر واقعیت خارجی را بر زبان رانده است؟! اینها با نقل دقیق حسینی طهرانی متعارض است. به هر حال برای خلاف واقع بودن این نقل همین یک عبارت آن کافی است: «کشور به دست این عالم جلیل القدر به تدریج به مدینه فاضله ای تبدیل شده و دیگر فساد تا ظهور حضرت بقیه‌الله به آن راه نخواهد یافت.» این جعلیات یقیناً تخریب آقای قاضی است. آیا آقای قاضی ایران پس از انقلاب را مدینه فاضله فسادناپذیر توصیف کرده است؟! یعنی امر قطعاً خلاف واقع.

ت. نقل محمود قوچانی: «علی رغم اینکه مرحوم قاضی اغلب از نظر اخلاق و عرف با همه برخورد یکسانی داشت، با آن سید صحبت هایی می کرد که برای ما اصلاً مفهوم نبود. از سلطان و پادشاه و پسر پادشاه و برخورد با مسائل و... صحبت می کرد که خیلی مبهم بود و ما متحیر بودیم که این چه حرف هایی است که آقای قاضی به این آقا می زند.» (۵۷) در این قسمت این نقل مشکلی نداشته و با نقل حسینی طهرانی تعارضی ندارد و فاقد إضافات قطعاً مجعول احمد نجفی است.

ث. نقل محمدعلی ناصری: «[آقای قاضی] نشستند و قیام علیه ظلم را شروع کردند به بیان کردن، ما همه مان تعجب کردیم که به چه مناسبت! این سید را که ما نمی شناسیم کی است. چطور ایشان در معارف و ولایت داشتند صحبت می کردند حالا این سید که آمد فوراً سخن را قطع کردند و شروع کردند در قیام بر علیه ظلم را

بیان کردن و روایت خواندند در این زمینه، ماندیم توش، تا مدتی یکساعت کمتر یا بیشتر یادم نیست، ایشان همین‌طور صحبت می‌کردند در قیام و وظیفه شرعی شما قیام است، حدود بیست سال قبل از قیامشان، بعد پاشدند و رفتند، آقا هم تا نزدیک درخانه دنبالشان رفتند برای بدرقه ایشان، خیلی ما تعجب کردیم، به چه مناسبت ایشان این همه احترام به این سید می‌گذارند. گفتیم آقا ایشان کی بودند که نشستند؟ گفت ایشان از علمای برجسته قم هستند، فوق العاده است، خیلی فوق العاده است، ایشان قیام می‌کند بر علیه ظلم که احادی نکرده است، همچنین قیامی را احادی نکرده است. قیام می‌کند بر علیه ظلم و غالب می‌شود، سکه‌ها به نام ایشان می‌خورد، انشالله بعد از ایشان و بعد از نیابت از ایشان انشالله حضرت قیام می‌کنند، بعد از ایشان.» (۵۸)

این روایت تفصیل همان روایت نجابت است با اضافاتی مردود. اولاً در آن حکایت خوانی نیست، قرائت احادیثی درباره جهاد و وظیفه شرعی قیام علیه جائر است. ثانیاً ایشان نه اخبار بلکه انشا به وظیفه قیام می‌فرماید. ثالثاً آقای قاضی نه تنها در استقبال آقای خمینی را احترام فوق العاده می‌کند بلکه در بدرقه هم جلسه درسش را رها کرده تا نزدیک در خانه او را همراهی می‌کند. رابعاً بعد از رفتنش او را به عنوان رهبر قیام پیروز به شاگردانش معرفی می‌کند. خامساً در زمان ریاست نایب رهبر انقلاب امام زمان قیام و ظهور می‌کند. انگار کذب الوقائون در الهیات شیعه از مسلمات نیست. سر تا پای این نقل داد می‌زند که اینها قطعاً به آقای قاضی قابل انتساب نیست، عباس قوچانی هم نگفته بلکه از ابداعات، اختراعات و جعلیات ناصری است.

نتیجه: مطابق نقل اقرب به صحت حسینی طهرانی با آمدن آقای خمینی، آقای قاضی بحث عرفانی خود را قطع می‌کند و با قرائت حکایتی در باره پادشاهی اشارات و تعریضاتی به آقای خمینی دارد که فتنه و امتحانی پیش می‌آید. حکایت و شرح آقای قاضی در تایید آقای خمینی نبوده است. این با بی‌اعتنایی ایشان به شخص تازه وارد هم کاملاً سازگار است. نقل نجابت مردود، و نقلهای نجفی و ناصری قطعاً جعلی هستند

بحث چهارم. استنتاج بعدی عباس قوچانی

در نقل اول حسینی طهرانی: «در سفری که این حقیر به نجف داشتم بعد از رحلت آیه الله [سیدحسین] بروجردی و قیام علماء بر علیه دولت شاهنشاهی درباره تصویب نامه دخول زنان در انجمن های ایالتی و ولایتی و بالأخص نامه های شدید حضرت آیه الله خمینی به دولت [اسدالله] علم که نخست وزیر بود، آقای حاج شیخ عباس قوچانی به من گفتند: اینک با قیام آیه الله خمینی کم کم بیانات مرحوم قاضی در آن مجلس برای ذهن من تداعی می شود و مفهوم می گردد که تمام آن گفتارها راجع به همین امور مربوطه به وضع فعلی بوده است.» (۵۹) این تطبیقی معتدل و فاقد ارزش گذاری است.

در نقل دوم نجابت از عباس قوچانی نتیجه ای نقل نکرده است. در نقل سوم احمد نجفی: «بعدها مرحوم آقای قوچانی در جریان مقدمات انقلاب هر حادثه ای که پیش می آمد می فرمود این قضیه هم در آن حکایت بود بعد مکرر می گفتند که آقای حاج آقا روح الله قطعاً به ایران باز می گردند و زمام امور ایران به دست ایشان خواهد افتاد. لاجرم بقیه چیزها هم تحقق پیدا خواهد کرد و هیچ شکی در این نیست. لذا پس از پیروزی انقلاب که امام به قم آمدند مرحوم قوچانی از اولین کسانی بود که به ایران آمد و با امام بیعت کرد.» (۵۹) آیا عباس قوچانی چنین گفته است؟ اگر هم گفته باشد ربطی به آقای قاضی ندارد.

در نقل چهارم: محمود قوچانی «ایام نهضت و پس از سال ۱۳۴۲ شمسی بود. ابوی گفتند که من الان می فهمم آن مطالبی را که آن روز مرحوم قاضی به ایشان (حضرت امام خمینی .س.) متذکر می شدند، اشاره به چنین مسائل امروزی بوده که برای امام (س) پیش آمده است.» (۶۰) این نقل سازگار با نقل صحیح است. در نقل پنجم ذیلی از عباس قوچانی نقل نشده است.

نتیجه: بحث چهارم اینکه عباس قوچانی مواجهه خاص آقای قاضی با خمینی در ابتدای قیام ۱۵ خرداد بر آن قیام تطبیق کرده باشد بعید نیست. اما اینکه سرنوشت این قیام و به اصطلاح این انقلاب چه می شود مطلقاً

قابل انتساب به آقای قاضی نیست و روایت معتبری هم در تایید این اوضاع از عباس قوچانی در دست نیست و نقل احمد نجفی نظرات شخصی است که به این ملاقات تطبیق کرده است.

نتیجه

الف. در نهایت از بین این روایات از عباس قوچانی به دلایلی که گذشت نقل حسینی طهرانی دقیق تر و اصح است. بی مناسبت نیست توثیق وی را از زبان آقا سید موسی شبیری زنجانى بشنوید: سیدمحمدحسین حسینی تهرانی: آدم زحمتکشی بود... وی به معتقداتش پای بند بود و متشرع بود... شنیدم آقای مطهری به آقا سیدمحمدحسین اعتنا داشت. ... مذاکش به مطالب عرفانی تمایل داشت.» (۶۱)

ب. آقای خمینی حوالی سالهای ۱۳۲۲-۱۳۲۳ در سنین چهل و یکی دو سالگی در نجف به ملاقات آقای قاضی رفته است. آقای قاضی در این ملاقات به آقای خمینی اعتنایی نکرده به احترامش برنخاسته است. با آمدن آقای خمینی، آقای قاضی بحث عرفانی خود را قطع می کند و با قرائت حکایتی در باره پادشاهی اشارات و تعریضاتی به آقای خمینی دارد که فتنه و امتحانی پیش می آید. حکایت و شرح آقای قاضی در تایید آقای خمینی نبوده است. اینکه عباس قوچانی مواجهه خاص آقای قاضی با خمینی در ابتدای قیام ۱۵ خرداد بر آن قیام تطبیق کرده باشد بعید نیست. اما اینکه سرنوشت این قیام و به اصطلاح این انقلاب چه می شود مطلقاً قابل انتساب به آقای قاضی نیست و روایت معتبری هم در تایید این اوضاع از عباس قوچانی در دست نیست. نقل حسینی طهرانی از این واقعه اقرب به واقع است. چهار نقل دیگر در موارد متعارض با روایت مذکور بی اعتبار هستند و قابل انتساب به آقای قاضی نیستند. در ملاقات مذکور آقایان طباطبایی و الهی حضور نداشته اند. (۶۵)

ج. نقلهای محمدعلی ناصری و سیداحمد نجفی آکنده از جعلیات هستند. نقل محمود هاتف قوچانی فاقد دقت است. ترویج اینگونه نقلهای پرمسامحه و جعلی از ابزارهای استحمار حکومتهای دینی برای تحمیق توده ناآگاه و ترویج قداستهای دروغین است.

خاتمه روایت غیرمستند سیدحسن خمینی

«سید حسن خمینی: حضرت امام در دهه چهارم عمرشان به نجف اشرف سفر می کنند؛ در آنجا میهمان بزرگانی می شوند... ایشان از مرحوم شیخ نصرالله خلخالی می خواهند که مقدمات انجام ملاقاتی با آیت الله قاضی طباطبایی را فراهم کنند. ظاهراً در آن دیدار، آیت الله قاضی آنطور که شایسته بود احترام نکردند و صرفاً مطابق معمول رفتار می کنند و همچنین مرحوم قاضی مطابق عرف رایج از امام بازدید نمی کنند. پس از چند ماه اقامت در نجف، امام آماده عزیمت به ایران می شوند. ایشان به آقای خلخالی می گویند من مجدداً می خواهم به دیدار آقای قاضی بروم. او پاسخ می دهد ایشان دفعه قبل رفتار گرمی نکردند، بازدید هم پس ندادند دلیلی برای دیدار مجدد وجود ندارد. امام می فرمایند من آن بار حال خوشی پیدا کردم و می خواهم دوباره نزدشان بروم. در ملاقات دوم مرحوم قاضی امام را خیلی تحویل می گیرند. شاگردان ایشان می پرسند چرا اینگونه برخورد کردید؟ دفعه اول احترام زیادی نگذاشتید، از جایتان بلند نشدید و فقط چند دقیقه ای دم نشستید و... ایشان می گویند من شنیده بودم این سید در قم اخلاق تدریس می کند، می خواستم ببینم آن درس ها لقلقه لسان است یا واقعا به آن چیزهایی که می گوید باور دارد؟! اما (با دیدن این رفتار او) دیدم که او به آن حرف ها باور دارد و آنچه می گوید خودش هم عمل کرده است.» (۶۶)

در این خاطره شفاهی دیدار نخست دقیقاً مطابق این تحقیق گزارش شده است. در ملاقات اول چند نکته اضافی دارد: اول. نصرالله خلخالی ملاقات با آقای قاضی را تدارک دیده است. در این صورت تحویل نگرفتن آقای قاضی خیلی معنی دارتر می شود، چون آقای قاضی مهمان را می شناخته و احترام نکرده است. دوم حداقل خلخالی انتظار داشته آقای قاضی به بازدید آقای خمینی بیاید و چنین نشده است، این بی اعتنائی مضاعفی است. نوه آقای خمینی تنها کسی است که دیدار دوم را ادعا کرده است. سند این دیدار چیست؟ یادمان نرود عباس قوچانی به نقل پسرش در سال ۱۳۴۳ از آقای خمینی می پرسد «آیا شما به خاطر دارید زمانی که به نجف اشرف مشرف شدید و ملاقاتی با آیت الله سید علی قاضی (از علمای بزرگ اخلاق و استاد اخلاق مرحوم ابوی) داشتید؟

حضرت امام (س) در پاسخ گفتند: بله، یادم هست که روزی خدمت ایشان رسیدیم. پدرم دوباره درباره مطالبی که آقای قاضی ذکر فرموده بود، سوال کرد و امام (س) با تاملی فرمودند: «چیزی به خاطر ندارم.» با توجه به سن نوه (متولد ۱۳۵۱) وی در زمان وفات آقای خمینی هفده ساله بوده است. آیا نوه ملاقات دوم را از پدر بزرگش شنیده است و ایشان در سنینی که سالمندتر شده بودند آن را به یاد آورده است؟! یا از کس دیگری شنیده است؟ آن کس کیست؟ علیرغم اهمیت چنین دیداری چرا تا سال ۱۳۹۵ مخفی نگاه داشته بود؟! در هر حال ملاقات دوم این خاطره ظاهراً برای رفع مشکلات متعدد ملاقات نخست ابداع شده است. والله عالم. اگر به اشکال پاسخ داده شد در گفتارهای بعدی اشاره خواهد شد.

بخش سوم. نکات دیگری از مناسبات خمینی-طباطبایی



این بخش شامل سه بحث به شرح زیر است: ملاقات عبدالباقی و هاشمی رفسنجانی، خانه روبروی مدرسه حجتیه، و آخرین روزهای آقای طباطبایی.

بحث اول. ملاقات عبدالباقی و هاشمی رفسنجانی

الف. «حوالی آبان سال ۱۳۸۶ سیدعبدالباقی طباطبایی با خودرو پراید خود همراه با دو نفر از دست اندرکاران انتشار مجموعه آثار علامه طباطبایی از قم به تهران می رود تا با اکبر هاشمی رفسنجانی رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام دیدار کند. عبدالباقی از هاشمی رفسنجانی می پرسد: چه کمکی می کنید تا آثار پدرم احیا شود؟ هاشمی رفسنجانی می گوید پدر شما در تبریز زمین داشت، اما با مشقت فراوان زندگی می کرد. یادم هست وقتی ما مجله مکتب تشیع را منتشر می کردیم از ایشان هم تقاضا می کردیم برای مجله مقاله بنویسد. (۶۷) ایشان به قدری در تنگدستی بود که حق الزحمه مقاله را قبل از نگارش طلب می کرد. حق الزحمه مقاله یک تومان یا ۱۵ ریال بود! حالا هم معلوم است دستتان خالی است که سراغ من آماده اید. املاک پدرتان چه شد؟ عبدالباقی پاسخ می دهد: مستحضرید بخش قابل توجهی از آنها قبل از انقلاب با اصلاحات ارضی گرفته شد، و باقیمانده هم بعد از انقلاب این ارگان نظامی و آن نهاد دانشگاهی گرفتند و به بهانه های مختلف از قبیل زمین موات، زمین شهری، جنگلبانی، مراتع، و غیره از دست خانواده خارج کردند. ما هم هرچه در توان داشتیم انجام دادیم اما متأسفانه به جایی نرسید. (۶۸) خلاصه چیزی باقی نمانده است که هزینه تصحیح و انتشار مجموعه آثار ایشان شود.» (۶۹) این خاطره نیازی به شرح ندارد.

ب. این بحث را با خاطره مختصر دیگری به پایان می برم: «یک وقتی برای عبدالباقی مشکل دادگاهی بوجود آمده بود. قاضی مربوطه از ایشان می پرسد مقلد کی هستی؟ عبدالباقی جواب می دهد مقلد پدرم هستم. قاضی رو به او می کند و می گوید: مگر پدرت فقه هم می داند؟!» (۷۰) از آقای بهجت همدرس آقای طباطبایی در درسهای مرحوم کمپانی و قاضی نقل شده که شهرت ایشان در فلسفه و تفسیر بر فقه و اصول ایشان سایه انداخته والا ایشان در این دو حوزه هم اگر بیش از بسیاری معاصرین نبوده باشد کمتر از ایشان نبود.



بحث دوم. خانه روبروی مدرسه حجتیه

در این بحث به دو خاطره دیگر درباره خانه روبروی مدرسه حجتیه اشاره می‌کنم:

الف. انصاریان خوانساری: «دید و بازدید امام با علامه طباطبایی: ... [امام خمینی] تصور می‌فرمودند که به سبب دید و بازدید از ایشان و شلوغی محل آزاری باشد بر وضعیت جسمی و روحی علامه طباطبایی [لذا] عذرخواهی کرده و فرموده بودند تنها راهی که دارید می‌توانید به کسی شکایت کنید تا رفع مزاحمت شود... شاید عذرخواهی به خاطر منزل و محل اسکان علامه طباطبایی در خیابان حجتیه جنب درمانگاه قرآن و عترت آیت الله فقیهی بروجردی بود که خود داستان مفصلی دارد.» (۷۱)

البته قسمت اول این خاطره بسیار بهداشتی نقل شده است. قبلاً گذشت که در ملاقاتی امام به شوخی به علامه گفتند: «آقای طباطبایی! ما شما را اذیت می‌کنیم و باید شما به دادگاه بروید و علیه ما شکایت کنید!» علامه نیز در جواب شوخی امام گفت: «دادگاه شما فایده‌ای ندارد؛ چون مسئولیت دادگاه‌ها با شماست! من باید به خدا شکایت کنم!» (۷۲) در گفتگو با سرکار خانم حائری یزدی هم شمه‌ای از احوال پدر همسرش در مجاورت منزل آقای خمینی بعد از انقلاب گذشت. (۷۳) اما در قسمت دوم خاطره، انصاری خوانساری به نکته بسیار مهمی

اشاره کرده است: احتمال دارد عذرخواهی آقای خمینی به دلیل وقایع خانه روبروی مدرسه حجتیه بوده باشد. هرچند من این احتمال را بعید می دانم، اما ظاهراً نویسندگان اطلاعاتی از این خانه در ارتباط با آقایان خمینی و طباطبایی دارد که توضیح نداده است. امیدوارم وی جایی این داستان مفصل را بازگو کند.

ب. غلامرضا فیاضی این خاطره را «از زبان حاج آقای شیخ زاده که با بسیاری از علما به ویژه علامه طباطبایی بسیار دوست بود» نقل کرده است: «صاحبخانه علامه طباطبایی به دلیل این که وی نتوانسته بود اجاره خانه خود را پرداخت کند گفته بود راضی نیستم در این خانه زندگی کنید و علامه طباطبایی به سرعت اساس خانه را به کوچه می ریزد و در آن تعلل نمی کند که این عمل نشان دهنده تعبد وی است و امروزه فردی حاضر نیست چنین کاری انجام دهد. فردی تهرانی منزلی در مکان امروزی درمانگاه قرآن و عترت ساخته بود اما به دلایلی در آن ساکن نمی شود و این خانه را به امام خمینی می دهد و ایشان زمانی که از ماجرای علامه طباطبایی اطلاع پیدا می کنند کلید خانه را نزد وی می فرستند تا در این خانه ساکن شود. حاج آقای شیخ زادگان تصمیم می گیرد این منزل را از امام خریداری کرده و به نام علامه طباطبایی کند اما قیمت آن زیاد بود در نتیجه به مراجع تقلیدی که علاقه زیادی به علامه طباطبایی داشتند مراجعه می کند تا هرکدام مقداری از پول این خانه را پرداخت کنند؛ پس از مراجعه به یکی از مراجع تقلید در قم نزد آیت الله سبحانی که در تهران ساکن بودند رفتم و ایشان بیان کردند علامه طباطبایی نزد آن مرجع تقلید در قم رفته و وی را منصرف کرده تا پول را پرداخت کند. شیخ زادگان می گوید به سرعت به قم بازگشتم و نزد علامه طباطبایی رفتم و گفتم شما از خداوند منزل نخواستید؟ بیان کرد بله، گفتم آیا خداوند فقط از یک راه می تواند شما را صاحب خانه کند؟ گفت خیر، گفتم به چه دلیل چنین کاری انجام داده اید؟ بیان کرد اگر خداوند بخواهد بهترش را می دهد که دیگر نتوانستم سخنی بیان کنم؛ این مورد نیز نشان دهنده توکل علامه طباطبایی است. حاج آقای شیخ زادگان در نهایت پس از چهار ماه رفت و آمد زمین هایی از علامه طباطبایی که پس از اجرای قانون تقسیم اراضی غصب کرده بودند را آزاد

کرده، آنها را فروخته و پولش را به علامه طباطبایی می دهد و وی با پولش این خانه ای که امروزه دارالقرآن کریم است و برنامه های با برکتی در آن برگزار می شود را خریداری می کند.» (۷۴)

نقل فیاضی از شیخ زاده در موارد زیر قابل مناقشه است:

اولا وی اسم کوچک شیخ زاده را معرفی نکرده است تا راوی قابل شناسایی باشد.

ثانیا اینکه آقای طباطبایی به مجردی که از عدم رضایت مالک از اقامت مستاجر مطلع می شود خانه را تخلیه می کند درست است، اما آن خانه با خانه روبروی مدرسه حجتیه (بعدا ملحق به درمانگاه قرآن و عترت) فرقی ندارد و همان است و بابت وجوهات شرعیه به آقای خمینی منتقل شده است. محمدحسن اعرابی داماد و وکیل آقای خمینی پیگیر اخراج آقای طباطبایی از این خانه بوده است. آقای طباطبایی چند ماه مال الاجاره معوقه داشته و علت دومی هم برای اخراج وی در کار بوده که صحتش هنوز بر من مشخص نشده است.

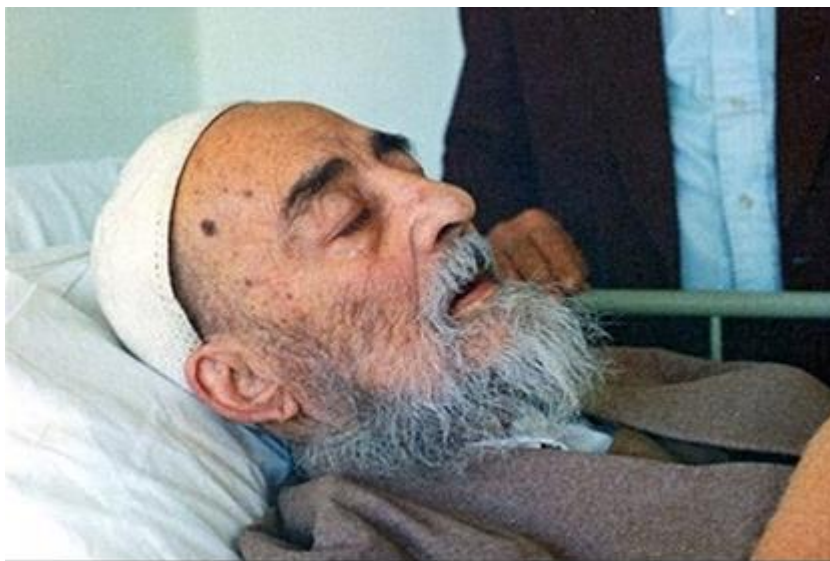
ثالثا اینکه آقای خمینی کلید خانه روبروی مدرسه حجتیه را نزد آقای طباطبایی فرستاد خلاف واقع است. آقای طباطبایی توسط پسرش عبدالباقی این خانه را به ماهی سیصد تومان از آقای خمینی اجاره کرده بود و از تابستان ۱۳۴۴ تا اواخر زمستان ۱۳۴۵ در این خانه به اتفاق پسر و عروسش زندگی کرده بود.

رابعا اینکه قرار می شود این خانه برای آقای طباطبایی از آقای خمینی خریداری شود صحیح است. به روایت خانم نجمه حائری یزدی در گفتگو با اینجانب «آقای سیدعلی اصغر خویی (۱۲۷۳-۱۳۶۱) با ایشان [علامه] صیغه برادری خوانده بودند، ایشان [آقای خویی] خیلی اصرار داشتند که این خانه را برای آقای طباطبایی بخرند، پیش آقای خمینی رفته بودند، چند تا از تجار ترک می خواستند این خانه را برای ایشان بخرند، آقای خمینی گفته بودند من به «استاد دانشگاه» خانه را نمی فروشم.» اگر شیخ زاده هم جداگانه چنین قصدی داشته مسئله دیگری است.

خامسا آقای طباطبایی از وجوهات شرعیه استفاده نمی کرده است. چطور راضی می شود خانه را مراجع تقلید از چنین وجوهی برایش خریداری کنند؟ آیا شیخ زاده این را نمی دانسته است؟ در نهایت نقل روایت شیخ زاده به

نقل فیاضی مخدوش و خلاف حتی روایات نجمه سادات طباطبایی (قدوسی)، فریده مصطفوی (اعرابی) و کلیه اسنادی است که در گفتارهای قبلی به شکل مستند ارائه شد. باعث تاسف است که آقای فیاضی تحقیق نکرده چنین خاطرات مخدوشی را تعریف کرده است.

بحث سوم. آخرین روزهای آقای طباطبایی



آخرین بحث این گفتار شامل دو قسمت است: آخرین روزهای آقای طباطبایی به روایت پسرش، و ابیاتی از سروده های آقای طباطبایی.

الف. عبدالباقی، نقل می کند: «هفت، هشت روز مانده به رحلت علامه، ایشان هیچ جوابی به هیچ کس نمی داد و سخن نمی گفت، فقط زیر لب زمزمه می کرد: «لا اله الا الله» حالات مرحوم علامه در اواخر عمر، دگرگون شده و مراقبه ایشان شدید شده بود و کمتر «تنازل» می کردند، و مانند استاد خود، مرحوم آقای قاضی این بیت حافظ را می خواندند و می گریستند:

کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش / کی روی؟ ره ز که پرسی؟ چه کنی؟ چون باشی؟

همان روزهای آخر، کسی از ایشان پرسید: «در چه مقامی هستید؟» فرموده بودند: «مقام تکلم». سائل ادامه داد: «با چه کسی؟» فرموده بودند: «با حق.» (۷۵)

ب. اشعاری از آقای طباطبایی

تو مپندار که مجنون سرخود مجنون گشت / از سمک تا به سماکش کشش لیلا بود

من به سرچشمه خورشید نه خود بردم راه / ذره ای بودم و مهر تو مرا بالا برد

همه دلباخته بودیم و هراسان، که غمت / همه را پشت سرانداخت، مرا تنها برد (۷۶)

یادداشت‌ها:

۱. آقای طباطبایی، انقلاب و نظام - ۴: اسناد تازه درباره «اسلام، اولین شهید انقلاب» و مناسبات خمینی-طباطبایی (۱۳ بهمن ۱۴۰۰).

۲. توجیه یکی از اعضای محترم دفتر تنظیم و نشر آثار امام خمینی: «خانه سهم امام مورد بررسی شما، در اختیار طلاب بوده و احمد آقا هم به عنوان طلبه مجلس عروسی خود را در آن برگزار کرد. البته امام همین مقدار استفاده مجاز را به جهاتی برای فرزند خود نمی پسندید.»

۳. در کتاب وعده دیدار: نامه های امام خمینی به حجت الاسلام والمسلمین حاج سیداحمد خمینی (ویرایش ۲، تهران مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۲، ۱۶۵ صفحه) هم نامه مورد اشاره درج نشده است.

۴. آقای طباطبایی، انقلاب و نظام - ۱: در این انقلاب یک شهید واقعی بود، که مظلومانه هم شهید شد، و آن اسلام بود (۲۱ آذر ۱۴۰۰).

۵. با تشکر فراوان از دو دوست بزرگواری که این دو عکس را در اختیارم گذاشتند.

۶. آقای طباطبایی، سیاست و انقلاب: گفتگوی محسن کدیور با سیدحسین نصر (۸ دی ۱۴۰۰).

۷. انقلاب، طباطبایی و مرتضی حائری یزدی: گفتگوی محسن کدیور با نجمه حائری یزدی (۲۰ دی ۱۴۰۰).

۸. خوشبختانه به همت دوستی جوان و سخت کوش به نسخه ای از این کتاب دست یافتیم (تهران، رسا، ۱۳۶۲). کتابی مختصر و پرمغز است بدون نکته ای سیاسی اجتماعی. اینکه چرا مرحوم شجاعی تجدید چاپش را مجاز ندانسته بر من مخفی است.

۹. پایگاه اطلاع رسانی مقام رهبری جمهوری اسلامی ایران.
۱۰. سرپرست وقت روزنامه کیهان. کیهان در آن زمان در زمره مترقی ترین روزنامه‌های کشور بود!
۱۱. روزنامه رسمی، شماره ۱۱۲۱۶، مشروح مذاکرات جلسه علنی مجلس شورای اسلامی، جلسه ۲۶، مورخ ۷ مرداد ۱۳۵۹.
۱۲. فرصت مراجعه به روزنامه‌ها نداشتم. در صحیفه امام هیچ سابقه‌ای از شجاعی زنجانی دیده نمی‌شود.
۱۳. برای اینکه تصویر روشن‌تری از قضیه داشته باشیم به دو فهرست زیر توجه کنید: نمایندگان مخالف استرداد استعفای شجاعی: حسن آیت، محمد رشیدیان، احمد توکلی، ایرج صفاتی دزفولی، و مرتضی الویری (عضو هیأت رئیسه)؛ نمایندگان موافق استرداد استعفا: هاشم صباغیان، ابوالحسن حائری زاده، اعظم طالقانی، محمد محمدی گرگانی، محمد رجائیان، محسن رهامی، مسلم میرزاپور کلشتری، کاظم سامی، صادق خلخالی (وی در آن مقطع مدافع بنی صدر بوده است)، و محمد مجتهد شبستری.
۱۴. روزنامه رسمی، شماره ۱۱۲۶۱، مشروح مذاکرات جلسه علنی مجلس شورای اسلامی، جلسه ۳۴، مورخ ۲۵ مرداد ۱۳۵۹.
۱۵. عبور از بحران: کارنامه و خاطرات سال ۱۳۶۰ هاشمی رفسنجانی، به اهتمام یاسر هاشمی، تهران: دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۷۸، ص ۵۸.
۱۶. پیشین، ص ۱۹۷.
۱۷. پیشین، ص ۲۱۶.
۱۸. پیشین، ص ۲۶۹.
۱۹. روزنامه جمهوری اسلامی، شنبه ۴ اردیبهشت ۱۳۶۱، ص ۱۲.
۲۰. روزنامه رسمی ۱۰۸۳۱، شماره ، مشروح مذاکرات جلسه علنی مجلس شورای اسلامی، جلسه ۳۰۰، مورخ ۲ اردیبهشت ۱۳۶۱، ص ۳۱.
۲۱. مقایسه کنید با نامه‌ای که قابل طرح در مجلس نبود: مروری گذرا بر سه دهه پایانی زندگی علی گلزاده غفوری (۱۰ دی ۱۳۹۵)
۲۲. این دفتر مجزا از کوششهای مرحوم سیدهادی خسروشاهی در انتشار مجموعه آثار علامه طباطبایی است.
۲۳. تفسیرالبیان فی الموافقة بین الحديث والقرآن، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، ۲۰۰۶ [۱۳۸۵]. قبل از آن این دو کتاب به اهتمام وی منتشر شده است: مهر خوبان: با اشعاری از حضرت علامه طباطبایی و اشعاری از معاصران در رثای حضرت علامه، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، حوزه هنری، واحد ادبیات، دفتر آفرینشهای ادبی و هنری طلاب، ۱۳۷۷، ۱۴۲ صفحه؛ اصول عقاید و دستورهای دینی، علامه طباطبایی، قم: دفتر تنظیم و نشر آثار علامه طباطبایی، ۱۳۸۲، ۴ جلد در یک مجلد، ۳۲۲ صفحه.

۲۴. در فاصله زمان اعلان برنامه و برگزاری این جلسه تفحص من به این نتیجه منتهی شد که اگرچه راوی جداگانه با عبدالباقی و حکیمی ارتباط داشته، اما اینکه در جلسه ای در منزل وی هر دو حضور داشته و عبدالباقی عبارت مذکور را بر زبان رانده باشد قابل اثبات نیست. در زمان اعلان برنامه احتمال صدق خبر را می دادم، اما تماس با یکی از افراد موثقی که ادعا شده بود در جلسه مذکور حضور داشته (که ساعاتی قبل از سخنرانی میسر شد) احتمال صدق را به احتمال قریب به یقین به کذب خبر و تضعیف راوی بدل کرد. خدا را شکرگزارم که مرا از این دام رهانید.

۲۵. لازم به توضیح است که این گزارش خلاصه تحقیق من درباره نظر حکیمی درباره عبارت تاریخی آقای طباطبایی شش سال قبل است: این انقلاب یک شهید دارد، و آن هم اسلام است (۲۱ شهریور ۱۳۹۵)

۲۶. محمد رضا حکیمی، عقلانیت جعفری، کتاب اول، مقالات، مقاله سوم: حکمت قرآنی و فلسفه یونانی، تهران، انتشارات دلیل ما، بهار ۱۳۹۰، ص ۱۲۲-۱۲۳.

۲۷. عقلانیت جعفری، ص ۱۲۴-۱۲۵.

۲۸. عقلانیت جعفری، ص ۱۲۹-۱۳۰.

۲۹. محمد رضا حکیمی، «تفسیر آفتاب: نگرشی به رسالت اسلام و حماسه انسان در رهبری امام خمینی» (کتاب ششم از مجموعه مرزبانان حماسه جاوید)، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، آخر سال ۱۳۵۷، ۴۶۵ صفحه.

۳۰. عقلانیت جعفری، ص ۱۳۵ پاورقی.

۳۱. عقلانیت جعفری، ص ۱۳۶.

۳۲. پایان نقل قول از مقاله شش سال قبل.

۳۳. برای تقدیر از تلاش مشکور شاگردان مرحوم استاد صائنی زنجانی مشخصات کامل کتابشناختی این آثار را به نقل از پایگاه اطلاع رسانی مرکز اسناد و کتابخانه ملی در اینجا می آورم:

تفسیر قرآن کریم سوره های حمد و بقره/ محمداسمعیل صائنی؛ به کوشش هوشنگ خسروی؛ ویراستار مریم خسروی، با همکاری محمدجواد خسروی، علی اکبر نژادیان، زنجان: قلم مهر، ۱۳۹۷، ۵۳۶ صفحه.

تفسیر قرآن کریم: سوره بقره: بیانات مرحوم آیت الله محمداسمعیل صائنی/ به کوشش هوشنگ خسروی؛ ویراستار مریم خسروی، ۲ جلد، زنجان: قلم مهر، ۱۳۹۸.

تسنیم وصال: تفسیر موضوعی قرآن کریم [کتاب]/ توسط محمداسماعیل صائنی(ره)؛ گردآوری و تدوین روح اله قاسمی، زنجان: قلم مهر، ۱۳۹۰، ۱۶۰ صفحه.

توحید به ضمیمه محبت الهی: سلسله بیانات حکیم متاله و مفسر قرآن کریم حضرت آیت الله محمد اسماعیل صائنی رحمه الله علیه/ به کوشش هوشنگ خسروی سقجی، جلال خواصی؛ ویراستار ادبی رباب خسروی سقجی، زنجان: نیکان کتاب، ۲۷۲ صفحه.

حدیث توحید: شرح توحید صدوق، شارح: محمد اسماعیل صائنی زنجانی، به کوشش روح الله قاسمی، برای موسسه قرآن تسنیم، زنجان: نیکان کتاب، ۱۳۹۳، ۲۰۳ صفحه.

ولایت الهی [کتاب]: سلسله بیانات حکیم متاله و مفسر قرآن کریم مرحوم حضرت آیت الله محمد اسماعیل صائنی/ به کوشش هوشنگ خسروی، محمدجواد خسروی؛ ویراستار مریم خسروی، با همکاری علی اکبر نژادیان، زنجان: هوشنگ خسروی سقزچی، ۱۳۹۵، ۳۶۲ صفحه.

حیات برزخی [کتاب]: بیانات حکیم متاله و مفسر قرآن کریم مرحوم آیت الله محمد اسماعیل صائنی/ به کوشش هوشنگ خسروی، سید محمد سجادی، با همکاری محمدجواد خسروی، علی اکبر نژادیان، محمد طبرسی؛ ویراستار مریم خسروی، زنجان: هوشنگ خسروی سقزچی، ۱۳۹۵، ۳۵۹ صفحه.

ادب انبیاء، محمد اسماعیل صائنی زنجانی، به کوشش روح الله قاسمی، ویراستار زهرا نصیری، موسسه قرآن تسنیم، زنجان: قلم مهر، ۱۴۰۰، ۲۷۸ صفحه.

معراج حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم [کتاب]: سلسله بیانات حکیم متاله و مفسر قرآن کریم مرحوم آیت الله محمد اسماعیل صائنی/ به کوشش هوشنگ خسروی، علی اکبر نژادیان؛ ویراستار رباب خسروی، زنجان: هوشنگ خسروی سقزچی، ۱۳۹۲، ۳۳۲ صفحه.

تزکیه نفس [کتاب]: سلسله بیانات حکیم متاله و مفسر قرآن کریم مرحوم آیت الله محمد اسماعیل صائنی/ به کوشش هوشنگ خسروی، سید محمد سجادی؛ ویراستار مریم خسروی؛ با همکاری علی اکبر نژادیان، محمدجواد خسروی، زنجان: هوشنگ خسروی سقزچی، ۱۳۹۳، ۴۰۲ صفحه.

جاودانگی امام حسین (ع): سلسله بیانات حکیم متاله و مفسر قرآن کریم مرحوم آیت الله محمد اسماعیل صائنی/ به کوشش هوشنگ خسروی، محمدجواد خسروی؛ ویراستار مریم خسروی با همکاری سیدمرتضی مرتضوی هاشجین، علی اکبر نژادیان، زنجان: هوشنگ خسروی سقزچی، ۱۳۹۳، ۳۴۴ صفحه.

ولی الله الاعظم امام زمان (عج)/ سلسله بیانات محمد اسماعیل صائنی؛ به کوشش هوشنگ خسروی، جلال خواصی، ویراست ۲، زنجان: هوشنگ خسروی سقزچی، ۱۳۹۵، ۵۰۱ صفحه.

شرح دعای کمیل: سلسله بیانات حکیم متاله و مفسر قرآن کریم حضرت آیت الله محمد اسماعیل صائنی (ره) / هوشنگ خسروی سقزچی، علی اکبر نژادیان، زنجان: نیکان کتاب، ۱۳۸۹، ۳۲۸ صفحه.

شرح زیارت جامعه کبیره [کتاب]/ سلسله بیانات محمد اسماعیل صائنی؛ جلد اول: به کوشش هوشنگ خسروی، محمدجواد خسروی. زنجان: نیکان کتاب، ۱۳۹۱؛ جلد دوم: به کوشش هوشنگ خسروی، محمدجواد خسروی و با همکاری علی اکبر نژادیان، زنجان: هوشنگ خسروی [۱۳۹۶؟]

۳۴. مورخ ۱۱ جمادی الاولی ۱۳۸۶ ق [۶ شهریور ۱۳۴۵] در کتاب آشنای آسمان: خاطراتی ناگفته و اسنادی منتشر نشده از محمدتقی انصاریان خوانساری درباره عالم ربانی و مفسر عالیقدر قرآن آیت الله علامه حاج سیدمحمدحسین طباطبایی، قم: انصاریان، ۱۳۹۳، ص ۲۴۸. اطلاعاتی درباره این شاگرد آقای طباطبایی ندارم.

۳۵. از دوستی که این ویدئو را برایم فرستاد تشکر می کنم. این توضیحات را هم داده است: بخش تعریف ایشان از آقای مطهری بارها نمایش داده شده است ولی بقیه آن سانسور می شد. در مستند آقای عزالدین زنجانی، فقط بخش مربوط به آقای مطهری و خود آقای زنجانی منتشر شد و اسم آقای منتظری که مقدم بر آقای زنجانی گفته شده، سانسور گردید. اما در مستند آقای جوادی آملی، چون نام ایشان در آخر بود و شاید ویدئو با سانسور اسم آقای منتظری تصنعی می شد، کامل منتشر گردید.

۳۶. آشنای آسمان، ص ۱۰۹.

۳۷. این همان آقای الهی است که آقای خمینی وفاتش را به برادر بزرگترش آقای طباطبایی تسلیت نگفت!

۳۸. آشنای آسمان، ص ۱۲۷.

۳۹. آشنای آسمان، ص ۱۳۲. عنوان این قسمت در کتاب درباره آقای طباطبایی است، اما مطلب آن درباره آقای بهجت! هر دو از شاگردان نیک آقای قاضی بوده اند.

۴۰. خاطرات آیت الله پسندیده، گفته ها و نوشته ها، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۴، ص ۷۲.

۴۱. بانوی انقلاب، خدیجه ای دیگر: زندگی نامه سرکار خانم خدیجه ثقفی همسر مکرمه حضرت امام خمینی (س) بر اساس دست نوشته ها و خاطرات، علی ثقفی، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۹۳، ص ۹۰.

۴۲. نامه به سیدابوالحسن زرآبادی یا سیدابوالحسن رفیعی قزوینی، صحیفه امام، ج ۱، ص ۱.

۴۳. نامه به خانم خدیجه ثقفی، صحیفه امام، ج ۱، ص ۲.

۴۴. هدایت الله بهبودی، الف لام خمینی: زندگی نامه امام روح الله موسوی خمینی، تهران: موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، زمستان ۱۳۹۶، ص ۸۰-۸۲.

۴۵. ناصر باقری بیدهندی، نجوم امت ش ۲۸: بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران آیت الله العظمی حاج آقا روح الله موسوی خمینی ره، مجله نور علم (وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم)، دوره سوم، شماره هفتم، تیر ۱۳۶۸، ص ۱۶-۱۰۵.

۴۶. با تشکر فراوان از دوست محترم از شاگردان آقا موسی که زحمت این پرسش را از استاد تقبل کرد.

۴۷. پایه پای آفتاب: گفته ها و ناگفته ها از زندگی امام خمینی (س)، گردآوری و تدوین امیرضا ستوده، ویرایش اول، ۴ جلدی، تهران: پنجره ۱۳۷۷-۱۳۷۳، ج ۳، ص ۲۸۷-۲۸۶. در بخش سفرهای آقای خمینی به نجف و یافتن منابع آن از مشورت دوست گرامی جناب محمدکاظم تقوی از ارادتمندان آقای خمینی بهره مند بوده ام. از ایشان صمیمانه تشکر می کنم.

۴۸. علی دوانی، امام خمینی در آینه خاطره ها، تهران: مطهر، ۱۳۸۱، ص ۴۴. از دوست دیگری که مرا به این منبع راهنمایی کرد تشکر می کنم.

۴۹. مطلع الانوار: جلد دوم: احوالات و آثار بزرگان و عرفای بالله، سیدمحمدحسین حسینی طهرانی، با مقدمه و تعلیقات سیدمحمدمحسن حسینی طهرانی، تهران: مکتب وحی، ۱۳۸۹، ص ۷۱.

۵۰. برداشتهایی از سیره امام خمینی، ج ۳: غلامعلی رجایی، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۹۲، فصل ششم کرامات، ص ۱۴۶-۱۴۳.

۵۱. کتاب خاطرات سال های نجف، بخش چهارم: خاطرات آیت الله محمود قوچانی، جلد اول، (تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۹) صفحه ۱۲۸-۱۲۷.

۵۲. فاضل محترم محمدکاظم تقوی.

۵۳. خاطره ای از دیدار امام (س) و آیت الله سیدعلی قاضی و پیش بینی انقلاب اسلامی ایران: ۱. گفتار آیت الله ناصری (هدانا، وبگاه پاسخگویی به سوالات دینی، ۲۷ آذر ۱۳۹۷) حاوی ویدئوی ناصری. با تشکر از دوستی که زحمت پیاده کردن این ویدئو را کشید.

۵۴. مطلع الانوار: جلد دوم، ص ۷۲-۷۱.

۵۵. ناقل از شاگردان آقای نجابت و از دوستان اینجانب است که خواست اسمش ذکر نشود. این خاطره جایی منتشر نشده و به درخواست اینجانب کتابت شده است. با اینکه آقای نجابت از شاگردان آقای قاضی بوده است به گفته همین دوست استادش در جلسه مذکور آقای قاضی شرکت نداشته است. برای آشنایی بیشتر با مرحوم نجابت بنگرید به کتاب زیر: قاسم کاکایی، حدیث سرو: شرح حال عارف واصل حضرت آیت الله نجابت شیرازی، تهران: محراب، ۱۳۹۵، ۲۵۸ صفحه. حکایت مورد بحث در کتاب نیامده است.

۵۶. برداشتهایی از سیره امام خمینی، ج ۳، ص ۱۴۵-۱۴۴.

۵۷. خاطرات سال های نجف، ج ۱، ص ۱۲۷.

۵۸. هدانا، وبگاه پاسخگویی به سوالات دینی.

۵۹. برداشتهایی از سیره امام خمینی، ج ۳، ص ۱۴۶.

۶۰. خاطرات سال های نجف، ج ۱، ص ۱۲۸.

۶۲. سید موسی شبیری زنجانی، جرعه ای از دریا: مقالات و مباحث شخصیت شناسی و کتاب شناسی، قم: موسسه کتاب شناسی شیعه، ۱۳۹۳، ج ۳، ص ۶۹۸-۶۹۷.

۶۵. این دو برادر سالها قبل (۱۳۱۴) به دلیل گرفتاری مالی مجبور به بازگشت به تبریز شده اند.
۶۶. این خاطره در مراسم رونمایی از کتاب تحریر توحید سیدحسن خمینی در تاریخ ۸ اردیبهشت ۱۳۹۵ بیان شد. (خاطره ای از ملاقات امام خمینی (ره) و آیت الله قاضی طباطبایی، جماران ۸ بهمن ۱۳۹۷)
۶۷. مقالات آقای طباطبایی در مکتب تشیع: زن در اسلام، پیش شماره، اردیبهشت ۱۳۳۸، ص ۲۰-۷؛ مشروبات الکلی از نظر اسلام، پیش شماره، اردیبهشت ۱۳۳۸، ص ۲۸۱-۲۷۴؛ غرض از آفرینش، شماره ۱، مهر ۱۳۳۸، ص ۱۶-۷؛ اثر ایمان بر رستخیز، شماره ۲، ص ۱۶-۱۱؛ دستی از غیب برون آید و کاری بکند، شماره ۳، فروردین ۱۳۳۹؛ شماره ۴ به طور کامل مذاکرات کربن طباطبایی، اردیبهشت ۱۳۳۹، ص ۳۸۶-۱؛ رابطه اعتقاد و اخلاق و عمل، شماره ۵، تیر ۱۳۳۹، ص ۱۹-۱۰؛ ناشناسی به شیعه اعتراض می کند، شماره ۶، ص ۸۰-۴۹؛ زندهای پیامبر، شماره ۹، اردیبهشت ۱۳۴۱، ص ۱۶-۸؛ متعه یا ازدواج موقت، شماره ۱۱، ص ۲۰-۱۰؛ یک رساله دیگر، شماره ۱۱، خرداد ۱۳۴۳، ص ۳۱-۲۱. مجله مکتب تشیع که ابتدا فصلنامه بود و بعد سالنامه شد وزین ترین مجله دینی در ایران آن زمان بود. من این مجله را در کتابخانه پدرم دیده بودم و با آن آشنا بودم. مهمترین نویسنده همکار این مجله آقای طباطبایی بود.
۶۸. گفته می شود بحث در مصادره حدود سیصد هکتار ملک آقای طباطبایی بعد از انقلاب است!
۶۹. این خاطره را از یکی از دوستان موثق حاضر در جلسه فوق شنیدم که مجاز به ذکر نامش نیستم. قاعدتا جزئیات بیشتری از این خاطره در ضمن کارنامه و خاطرات سال ۱۳۸۶ هاشمی رفسنجانی منتشر خواهد شد.
۷۰. آشنای آسمان، ص ۱۲۶.
۷۱. آشنای آسمان، ص ۶۸.
۷۲. به نقل از سید محمد قاضی طباطبایی، برگی از تاریخ، مزاح جالب علامه طباطبایی با بنیانگذار جمهوری اسلامی، خبرگزاری فارس، ۲۳ آبان ۱۳۹۹. این را در گفتار اول نقل کردم.
۷۳. «آقای خمینی هم که به قم تشریف آوردند، [محل اقامتشان] با فاصله کمی با خانه ایشان بود، (۲۹) و سر و صدا [زیاد بود]، [آقای طباطبایی در بهار ۱۳۵۸] به من گفتند که من این دو ماهی که ایشان [آقای خمینی به قم] آمده نتوانستم، یک سطر چیزی بنویسم و نمازشان دچار اشکال می شد، و مهر را از این اتاق به آن اتاق می بردند و هی اشتباه می کردند. خیلی اذیت شدند و [کسالتشان] شروع شد و همان کم کم تبدیل به فوتشان شد.» انقلاب، طباطبایی و مرتضی حائری یزدی: گفتگوی محسن کدیور با نجمه حائری یزدی (۲۰ دی ۱۴۰۰).
۷۴. آیت الله فیاضی عضو مجلس خبرگان و عضو جامعه مدرسین حوزه علمیه قم در آیین گرامی داشت و تجلیل از علامه طباطبایی (ره) و افتتاحیه طرح علمی بسیج طلاب مؤسسه امام صادق (ع) که در سالن جلسات این مؤسسه برگزار شد، با تبریک میلاد پیامبراکرم (ص) و امام صادق (ع) این خاطره را تعریف کرده است. (خاطره ای تعبد و توکل علامه طباطبایی، خبرگزاری رسا، ۲۳ آبان ۱۳۹۸) با تشکر از دوستی نادیده که لینک این سخنرانی را برایم ارسال کرده است.

۷۵. عصر شیعه، درگذشت پسر علامه مهندس علامه طباطبایی، ۳ آذر ۱۳۸۹.

۷۶. بنگرید به کتاب گلشن شیدایی: کامل‌ترین مجموعه اصلاحی اشعار عارف بزرگ علامه طباطبایی به همراه اشعار جدید و دست‌خطهای معظم له، تصحیح و تدوین محمدرضا رمزی اوحدی، تهران: کتاب همه، ۱۳۹۲، ۱۱۵ صفحه.

یکشنبه ۱ اسفند ۱۴۰۰، ۲۰ فوریه ۲۰۲۲



kadivar.com

<https://kadivar.com/19462/>
kadivar.mohsen59@gmail.com

تمام حقوق محفوظ است.

نقل مطلب به هر صورت تنها با ذکر منبع مجاز است.